



حوزه علمیه قم
مركز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

جلسه ۶۰ تا ۶۸: نفس زکیه و خراسانی

استاد: آیه... طبسی (دامت برکاته)

یسیر بالتقی و يعمل بالهدی و لا يأخذ فی حکمه الرشا كما قد تفضل الله به علينا باطنا و ظاهرا و غلب ظني أو عرفت أن ذلك إشارة إلينا و إنعام فقلت ما معناه يا الله إن كان هذا الرجل المشار إليه أنا فلا تمنعني من صوم هذا يوم ثالث عشر ربيع الأول على عادتك و رحمتك في المنع مما تريد منعي منه و إطلاقي فيما تريد تمكيني منه فوجدت إذنا و أمرا بصوم هذا اليوم و قد تضاحي نهاره فصمته و قلت في معناه يا الله إن كنت أنا المشار إليه فلا تمنعني من صلاة الشكر و أدعتها فقلت فلم أمنع بل وجدت لشيء مأمور فصليتها و دعوت بأدعتها و قد رجوت أن يكون الله تعالى برحمته قد شرفني بذكرى في الكتب السالفة على لسان الصادق عليه السلام فإن منا [فإننا] قبل الولاية على العلويين كنا في تلك الصفات مجتهدين و بعد الولاية على العلويين زدنا في الاجتهاد في هذه الصفات و السيرة فيهم بالتقوى و المشورة بها و العمل معهم بالهدى و ترك الرشا قديما و حديثا لا يخفى ذلك على من عرفنا و لم يتمكن أحد في هذه الدولة القاهرة من العترة الطاهرة كما تمكنا نحن من صدقاتها المتواترة و استجلاب الأدعية الباهرة و الفرامين [القراءين] المتضمنة لعدلها و رحمتها المتظاهرة و قد وعدت أن كل سنة أكون متمكنا على عادتي من عبادتي أعمل فيها ما يهديني الله إليه من الشكر و سعادة دنياي و آخرتي و كذلك ينبغي أن تعمله ذريتي فإنهم مشاركون فيما تضمنته كرامتي و وجدت بشارتين فيما ذكرته في كتاب البشارات في الملاحم تصديق أن المراد نحن بهذه المراحم و المكارم.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ۶۰ - ۸۹/۲/۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

زیاد بن مروان قندی که در سند برخی از روایات نفس زکیه و غیر آن بود از
حیث وثاقت مورد بحث است و تا مشکل این شخص حل نشود روایاتی را که
از او نقل می شود قابل اعتماد نیست، مگر اینکه یا مضمون آن روایت قوی
باشد و به عبارتی قوت متن داشته باشد، و یا اینکه آن روایت به حد تواتر
یا استفاضه برسد و یا اینکه آن روایت را به عنوان موید قرار دهیم، در غیر این
سه صورت نمی توان به روایات او اعتماد کرد، مخصوصاً با توجه به فرمایش
علامه حلی در «خلاصة الاقوال» که او را مردود الروایه می داند.

مرحوم خوئی بین ورع و وثاقت شخص فرق گذاشته و می فرماید:

أن المعلوم بزواله من الرجل هو ورعه و أما وثاقته فقد كانت ثابتة و لم يعلم زوالها،

هذا و فی شهادة جعفر بن قولویه بوثاقته غنی و کفایة^۱.

البته همانگونه که قبلاً گفته شد، ایشان از مبنایشان در مورد کتاب کامل
الزیارات برگشتند و در این صورت زیاد بن مروان قندی حتی بر مبنای مرحوم

۱. معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱۹.

روایت ص ۱۹۷: همان روایت ابو بصیر است که ایشان آنرا صحیح دانستند از
غیبت نعمانی است: محمد بن حسان رازی، ضعیف جدا، محمد بن علی کوفی
مشکل دارد، و این روایت را غیر از نعمانی تا زمان مرحوم مجلسی کسی آنرا نقل
نکرده است، از اینها گذشته اصلاً کجای این روایت اشاره به حرکت مثبت
خراسانی دارد؟ روایت اینست: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نُوقِتُ وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام كَذَبَ
الْوَقَاتُونَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عَلَامَاتٍ أَوْلَهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ وَ خُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ...

روایت ص ۲۰۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ وَ أَغْظَمٌ مِنْ
أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِلَا إِمَامٍ عَادِلٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَخْبِرْنِي بِمَا أَسْتَرْيِحُ إِلَيْهِ قَالَ يَا
أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ يَرَى أُمَّةً مُحَمَّدٍ فَرَجًا أَبَدًا مَا دَامَ لَوْلُدِ بَنِي فُلَانٍ مُلْكٌ حَتَّى يَنْقَرِضَ مُلْكُهُمْ
فَإِذَا انْقَرَضَ مُلْكُهُمْ أَتَاهُ اللَّهُ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ بَرَجَلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَسِيرُ بِالتَّقَى وَ يَعْمَلُ بِالْهُدَى
وَ لَا يَأْخُذُ فِي حُكْمِهِ الرِّشَا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ ثُمَّ يَأْتِينَا الْغَلِيظُ الْقَصْرَةَ ذُو
الْخَالِ وَ الشَّامَتَيْنِ الْقَائِدُ الْعَادِلُ الْحَافِظُ لِمَا اسْتَوْدَعَ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْفَجَارُ
جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

این روایت را ما در معجم احادیث امام مهدی عليه السلام از کتاب اقبال ابن طاووس
نقل کرده ایم، معاصرینی که شخصیت خراسانی را مثبت می دانند، استنادشان به
این روایت بوده است، ما فعلاً کاری به سند این روایت نداریم، فقط نظر و
برداشت ابن طاووس را بیان می کنیم. ابن طاووس می گوید:

أقول و من حيث انقرض ملك بني العباس لم أجد و لا أسمع برجل من أهل البيت

المحتمل ان تكون المعركة المذكوره مع قواة بحرية من الروم^١... فعند ذلك يتمنى الناس المهدي عليه السلام ويطلبونه ومنذ ذلك الحين يصبح الخراساني والشعيب من اصحاب الامام المهدي الخاصين ويصبح الشعيب القائد العام وتكون قوى الخراساني هي الثقل او ثقلا كبيرا الذي يعتمد عليه في تثبيت الاوضاع الداخلية، اغتشافات را حضرت در عراق به واسطه خراساني ها فرومی نشاند و بعد از آن حضرت به همراه خراساني به سمت قدس حرکت می کند. كما استفاد من احاديثهم الكثيرة في مصادر السنة والقليلة في مصادرنا، سپس در ادامه می گوید: من احتمال می دادم که حرکت خراسانی از مجعولات ابومسلم وعباسیان باشد، لكن وجدت الروايات صحيحة السند تذكر الخراساني منها رواية ابي بصير عن الصادق عليه السلام في اليماني^٢، ووجدت الروايات تدل على ان امرالخراساني كان معروفا^٣، فأمر الخراساني ثابت في مصادرنا ايضا ودوره الذي اشرنا اليه قريب من دوره في روايات السنة. نقشی که در روایات ما نسبت به خراسانی هست با نقشی که در روایات اهل سنت هست، دور نیست و هر دو تقریبا یک جور بیان دارند.

در اینجا دوروایتی را که خیلی به آن توجه دارند بیان می کنیم: معجم

ج ٥ ص ١٩٧ و ٢٠٥

١. روم بالتحديد یعنی ایتالیای کنونی که مرکز مسیحیت است.

٢. کدام یک از روایات یمانی را که مطرح کردیم صحیح است؟

٣. به نظر من این دلیل محکمی نمی تواند باشد، اگر بعد از خراسانی این روایات معروفیت داشت معلوم می شود که ابومسلم مصداق آن نبوده است، ولی شما که خودتان تایید می کنید که قبل بوده است زمان کدام یک از ائمه بوده است؟

خوئی هنوز بر مشکلی که داشت باقی می ماند.

مرحوم مامقانی در این باره تحقیقی دارد، ایشان درصدد جمع بین قول به قبول روایات او قبل از انحراف و وقف و بین قول به مردود بودن روایات اومی باشد و لذا تفصیل می دهد بین روایات زیاد قبل از انحراف و بعد از انحراف.

این کلام، کلام خوبی است لکن در صورتی که احراز شود این روایات قبل از انحراف نقل شده است، ولی بحث در این احراز است. ایشان اصرار دارد که بعد از انحراف، نقل روایتی از جانب زیاد وجود نداشته است، ایشان در این باره می گوید:

تحقیق الحال ان وقف الرجل حقيقة ممنوع. لكشف قوله ويحك^١ فتبطل هذه الاحاديث التي رويناها عن اعتقاده بامامة الرضا عليه السلام بسبب سماعه التنصيص عليه من الكاظم عليه السلام، نعم لا شبهة في فسقه بغضبه اموال الكاظم عليه السلام و عدم تسليمه إياها الى الرضا عليه السلام. كما لا ينبغي الشبهة في عدالته في زمان الكاظم عليه السلام ومما ذكرنا يظهر النظر في وصف الفاضل المجلسي اياه بالموثقية لانه في زمان الكاظم ثقة بشهادة الشيخ المفيد.

و قبل از آن فرمود: فروایاتہ التي رواها في زمن الكاظم محكومة بالصحة. لصدورها

١. روایتی است که زیاد راجع به امامت امام رضا از امام کاظم نقل می کند و خود این روایت کاشف از قبول این روایت است.

منه في حال الاعتدال وعروض الزندقة لايسقطها عن الحجية والظاهر انه لا رواية له بعد وفاة الكاظم بل باع دينه بدنياه جزافاً وان اتفقت له رواية عن الكاظم بعد وفاته لم يندرج في الصحيح و لا الموثق لفقد الوثيقة المعتبرة... نعم يكون خبره من القوي^١.

نتیجه اینکه زیاد در دوران امام رضا قطعاً فاسق بوده و در دوران امام کاظم قطعاً عادل بوده است و اینکه ایشان تظاهربه واقفی بودن می کرده و در واقع امامت امام رضا را قبول داشته و تحرز از کذب داشته است. شاهد این مطلب اینست که از او می پرسند آیا این روایت راجع به امام رضا است؟ و اودر جواب این مطلب را تایید می کند.

پس نتیجه اینکه روایات قبل از انحراف مقبول و روایات بعد از انحراف ممکن است قوی باشد اما موثق نیست لذا اگر احراز کردیم روایتی مربوط به قبل از انحراف است همان فرمایش مرحوم مامقانی خواهد بود والا قبول روایات اومشکل خواهد بود و باید از طریق یکی از طرق ثلاثه فوق از روایاتش استفاده کنیم.

روایت دهم:

أخبرنا علي بن الحسين قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا محمد بن حسان الرازي قال حدثنا محمد بن علي الكوفي قال حدثنا عبد الله بن جبلة عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له جعلت فداك متى خروج القائم عليه السلام

١. تنقيح المقال، ج ٢٩، ص ٤٤.

طریق قوت متن یا وجود روایات دیگر به همین مضمون یا نقل آن به عنوان مؤید و ثانیاً اصلاً دلالتی بر مدعا ندارد. سپس ایشان وارد روایات اهل سنت شده و می گوید روایات آنها پررنگتر است و اشاره به این دارند که ایرانی ها بسیج شده و به خوزستان می روند تا بعد از آن به حجاز وارد شوند، ایشان می گوید دلیل من روایتی از فتن ابن حماد است که می گوید:

عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال إذا خرجت خيل السفيناني إلى الكوفة بعث في طلب أهل خراسان ويخرج أهل خراسان في طلب المهدي فيلتقي هو والهاشمي برايات سود علي مقدمته شعيب بن صالح فيلتقي هو وأصحاب السفيناني بباب إصطخر^١ فتكون بينهم ملحمة عظيمة فتظهر الرايات السود وتهرب خيل السفيناني فعند ذلك يتمنى الناس المهدي ويطلبونه^٢

البته روایاتی داریم که جبیر بن خابور^٣ با چهار هزار مسلح در نقطه ای به نام «جبل اهواز» به عنوان نیروهای واکنش سریع آماده هستند و منتظر فرمانند.

سپس می گوید: امام مهدی عليه السلام بعد از اینکه حجاز را آزاد کردند به اهواز می آیند. یلتقی بانصاره الخراسانی وجیشه و يخوضون بقيادةه معركة هناك مع السفيناني ومن

١. اسطخر، مسجد سلیمان کنونی است.

٢. کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ١٩٢/١ ح و ٣١٦/١ ح ٩١٢ نرم افزار الشامله.

٣. جریان جبیر بن خابور و سخن معاویه به او در مورد عدم رفتن به کوفه به خاطر ترس از مواجهه جبیر با حضرت علی ع در روایات بیان شده است (ن.ک: نشانه هایی از دولت موعود، ص ١١٨ و فی رحاب حکومت الامام المهدي عليه السلام، ص ١١٤ و الخرائج، ج ١، ص ١٨٥ و بحار الانوار، ج ٤١، ص ٢٩٦).

نظر می‌رسد.

در مقابل برخی از معاصرین اصرار دارند که بگویند، خراسانی از ایران واز یاران امام علیه السلام است واز مراجع و شخصیت‌های بزرگی است که نه فقط مرجعیت بلکه بسط ید نیز دارد.

البته ما از خدا می‌خواهیم اینگونه باشد، ولی دلیلی بر این مطلب نداریم. در ادامه کورانی می‌گوید: ظهور الخراسانی و شعیب فی ایران تذکر هاتین الشخصیتین وانهما يظهران فی ایران قرب الظهور ویشارکان فی حركة ظهور المقدسة ولا تذكر الروایات ان الايرانيين...روایت نداریم بر اینکه ایرانی‌ها نیرو می‌فرستند برای کمک به امام زمان برای آزادسازی حجاز، و شاید به این دلیل که امام علیه السلام در آن زمان نیازی به آنها ندارد. و نیروهای ایران همین مقدار اکتفا می‌کنند که نیروهایشان را به عراق بفرستند و در همانجا بیعت و تبعیتشان را از امام علیه السلام اعلام می‌کنند.

دلیلی که ایشان می‌آورند این روایت است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَنْزِلُ الرَّايَاتُ السُّودُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بُعِثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ!

اگر دلیل شما این روایت است که اولاً مشکل سندی دارد چون در سند آن نعیم بن حماد است و ایشان توثیق ندارد؛ بلکه از نظر ما اعتباری ندارد. مگر از

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ب ۲۵، ح ۷۷.

فقال يا أبا محمد إنا أهل بيت لا نوقت و قد قال محمد ص كذب الوقاتون يا أبا محمد إن قدام هذا الأمر خمس علامات أولاهن النداء في شهر رمضان و خروج السفیانی و خروج الخراسانی و قتل النفس الزكية و خسف بالبيداء ثم قال يا أبا محمد إنه لا بد أن يكون قدام ذلك الطاعونان الطاعون الأبيض و الطاعون الأحمر قلت جعلت فداك وای شیء هما فقال أما الطاعون الأبيض فالنفس الزكية و أما الطاعون الأحمر فالسيف^۱ و لا يخرج القائم حتى ينادی باسمه من جوف السماء في ليلة ثلاث و عشرين في شهر رمضان ليلة جمعة قلت بم ينادی قال باسمه و اسم أبيه ألا إن فلان بن فلان قائم آل محمد فاسمعوا له و أطيعوه فلا يبقى شیء خلق الله فيه الروح إلا يسمع الصيحة فتوقظ النائم و يخرج إلى صحن داره و تخرج العذراء من خدرها و يخرج القائم مما يسمع و هي صيحة جبرئیل ع^۲

آیا مراد از «اولاهن» در روایت، اولای زمانی است؟ از اینکه حضرت فرمود، پنج علامت است که اولاهن النداء، ظاهر این است که حضرت در مقام بیان ترتب به حسب زمان است که اولین آنها صیحه آسمانی است. اگر این مطلب درست باشد با روایات دیگر تعارض پیدا می‌کند؛ زیرا در روایات دیگر خروج سفیانی در ماه رجب گفته شده و خروج سفیانی و خراسانی و یمانی

۱. وقتی سیل می‌آید هر آنچه سر راهش باشد با خود می‌برد جارف نیز به این معنا است یعنی

موتی است که هر کس در راهش قرار گیرد با خود می‌برد.

۲. سیف نماد جنگ و درگیری است.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۸۹ و ۲۹۰

رادر سایر روایات کنظام الخرز (پشت سر هم) توصیف شده است. واگر روایتی که خروج سفیانی را ماه رجب می‌داند، مشکل نداشته باشد، باید خروج خراسانی ویمانی هم در ماه رجب باشد، در حالی که طبق روایت دهم بعد از صیحه آسمانی بیان شده که البته ممکن است در ماه رجب یا ماههای دیگر قبل از محرم باشد. بنابراین بین صیحه و ظهور حضرت کمتر از چهار ماه فاصله خواهد بود. وروایاتی وجود دارد که فاصله بین سفیانی و ظهور را به اندازه حمل امرئه دانسته اند.^۱

شاهد کلام در عبارت و قتل النفس الزکیه است. در مقدار فاصله این علامت که بعد از صیحه آسمانی قرار دارد تا ظهور بحثی نیست، چون برخی از روایات فاصله آنرا تا ظهور تنها ۱۵ روز گفته‌اند.

این روایت قوت متن دارد و شواهد زیادی بر صحت این روایت وجود دارد ولی بحث سندی مختصری در این باره می‌کنیم:

۱. در مورد میزان حمل امرئه نظر شیعه با اهل سنت فرق دارد تنها برخی از علمای شیعه همانند مرحوم مجلسی دوم حمل را تا دو سال هم گفته‌اند که البته نظر شاذی است و نظر مشهور نه ماه و یکسال است. اما عامه تا هفت سال نیز گفته‌اند. از مالک پرسیدند می‌شود انسان تا بیش از یکسال در رحم مادر باشد؟ او در جواب می‌گوید: من خودم تا سه سال در رحم مادرم بوده‌ام. البته قرافی در فروق این بحث را مطرح کرده و تعارض اصل و ظاهر را هم مطرح کرده و مراد از هفت سال را بیان کرده است. مساله حمل امرئه اگر طبق مبانی ما باشد، نه ماه تا یکسال بین سفیانی و ظهور بیشتر فاصله نخواهد بود، ولی اگر آنچه که در روایات آمده اقل حمل امرئه باشد، اقل حمل شش ماه می‌شود.

شود زیرا تحصیل حاصل است چون بنی امیه الان مالک هستند و دیگر اشاره به آینده ندارد پس باید این فرمایش را حمل کنیم بر دولتی که هنوز روی کار نیامده و آن نیست غیر از دولت عباسیین و شکی نیست که ابو مسلم خراسانی از موسسین دولت عباسیان است نه از بین برنده آن.

اشکال دوم:

این روایت بین ظهور خراسانی و سفیانی مقارنت قرار داده و پر واضح است که سفیانی هنوز نیامده است. پس باید بگوئیم حرکت خراسانی نیز هنوز محقق نشده است. پس این روایت ربطی به ابو مسلم ندارد. نتیجه اینکه باید تفکیک قائل شویم بین روایات سود و بین خراسانی، و باید بگوئیم حرکت روایات سود غیر از حرکت خراسانی است. اگر بین این دو حرکت تفکیک کردیم بایک مشکل مواجه می‌شویم، و آن این است که ما در مورد روایات سود روایات زیادی داریم ولی راجع به خراسانی روایات کمی داریم اگر این دو حرکت را یکی بدانیم، مجموع روایات ما مستفیض یا متواتر می‌شود و در نتیجه اسناد جریان خراسانی محکم می‌شود، ولی اگر گفتیم این دو حرکت از همدیگر جدا است، بحث خراسانی از تعداد کمی روایات برخوردار خواهد بود.

از لابلای کلام ایشان اینگونه استفاده می‌شود که ما هنوز نتوانستیم مشخص کنیم که منظور از خراسانی کیست؟ و آیا خراسانی همان ابو مسلم است یا شخص دیگر؟ معلوم نیست، البته از این روایات همین ابهام و عدم وضوح به

تفصیلاتی است که نیاز به ادله محکم دارد.

ما قبل از نقل کلمات نگاهی به روایات می‌کنیم تا سخنان رجما بالغیب نباشد، و ببینیم آیا روایاتی در این زمینه هست یا خیر؟ و از این روایات چه به دست می‌آید؟ آیا از خراسانی به عنوان یک چهره مثبت در روایات یاد شده و یا تنها یکی از علامات است؟ و همچنین ببینیم سایر تفصیلات فقط در کتب عامه است یا در منابع ما هم بیان شده است؟

مرحوم صدر در کتاب تاریخ مابعد الظهور ج ۳ ص ۱۶۹ می‌گوید:

اننا فهمنا فی التاریخ السابق من الاخبار التي تذكر خروج الرايات السود من خراسان، در اینجادهو تعبیر وجود دارد: تعبیر اول: الرايات السود من خراسان است و تعبیر دوم: خود خراسانی است. آیا ایندو تعبیر یکی هستند و به یکدیگر مرتبطند؟ مرحوم صدر می‌گوید: رایات السود اشاره به حرکت ابومسلم خراسانی است حرکتی که منجر به از بین رفتن بنی امیه شد و به ذهن چنین تبادر می‌کند که خراسانی که در روایات ذکر شده همان ابو مسلم خراسانی است، و این احتمال معقولی است در صورتی که بتوانیم اشکالات وارده بر آن را پاسخ گوئیم. اشکالات:

اشکال اول:

این روایت (لابد من بنی فلان) از امام باقر علیه السلام است و ایشان زمان حیاتشان مقارن با حکومت بنی امیه است پس معنایی برای این فرمایش تصویر نمی

این روایت را اولین بار مرحوم نعمانی نقل می‌کند، بعد از ایشان مرحوم مجلسی در بحار الانوار^۱ نقل می‌کند. در فاصله زمانی بین مرحوم نعمانی و مجلسی کسی این روایت را نقل نکرده است. بعد از آن دو مرحوم کاظمی در کتاب بشارة الاسلام^۲ به نقل از الغیبه مرحوم نعمانی و بعد مرحوم قمی در کتاب الانوار البهیة^۳ و بعد از آن آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب منتخب الاثر^۴ از کتاب غیبت نعمانی نقل می‌کند. از نظر فنی این روایت مبتلا به اشکال سندی است.

در مورد ابوبصیر و عبد الله بن جبل بحثی نیست که ثقه هستند. در مورد علی بن ابی حمزه به نظر ما روایاتش مقبول است زیرا در حدود ۷۰۰ روایت در کتب اربعه دارد. و این کثرت روایت دلیل بر اعتماد صاحبان این کتب به علی بن ابی حمزه می‌باشد.

اما اشکال در سند مربوط به دونفر است:

۱. محمد بن علی کوفی: نجاشی در مورد او می‌گوید: محمد بن علی بن إبراهیم بن موسی أبو جعفر القرشی مولا هم صیرفی: ابن أخت خلاد المقری و هو خلاد بن

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۹

۲. بشارة الاسلام، ص ۱۵۰

۳. الانوار البهیة، ص ۳۶۷

۴. منتخب الاثر، ص ۴۵۲

۵. معجم، ج ۵، ص ۱۹۷

عیسی و کان یلقب محمد بن علی أبا سمینة، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء و کان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفة و نزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مدة، ثم تشهر بالعلو فحفی و أخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم و له قصة^۱
۲. ابن حسان رازی: نجاشی درباره او می گوید: محمد بن حسان الرازی أبو عبد الله الزینی (الزیبی) يعرف و ینکر، بین، بین، یروی عن الضعفاء کثیراً^۲ توضیح این عبارت در جلسه بعد انشاء الله.
والحمد لله رب العالمین.

۱. معجم الرجال، رجال نجاشی، ۳۳۲، رقم ۸۹۴، ذیل ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی، ج ۱۶، ص ۲۹۷، ۳۱۹/۱۷، رقم ۱۱۲۸۶، ذیل ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی.
۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱

جلسه ۶۸ - ۸۹/۳/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء.
یکی از عناوینی که درمباحث مهدویت مطرح است خراسانی است. راجع به این شخص اقوالی دربین علماء وجوددارد که به آنها اشاره می شود:
✓ برخی می گویند، خراسانی همان ابو مسلم است که انقراض امویین به دست او بود و یک جریان تاریخی مربوط به گذشته است.

✓ برخی دیگر می گویند، خراسانی یکی از سادات بنی هاشم واز یاران امام زمان علیه السلام از ایران است و نیرو می فرستد به یاری امام زمان علیه السلام و در اسطخر با امام علیه السلام ملاقات می کند، وبالاخره او از یاران وفرماندهان شاخص دردوران ظهور امام علیه السلام است.

✓ برخی دیگر همچون ابن طاووس روایات خراسانی را بر خود تطبیق می دهند و می گوید خراسانی من هستم!؟

این عده مستند و دلیلی که بتوان به آن اعتماد کرد، ندارند. البته روایاتی داریم که در قرب ظهور حضرت مهدی علیه السلام ایران، پایگاه قوی فرهنگی وزمینة ساز برای حکومت حضرت علیه السلام است، که ما در کتاب چشم انداز ونشانہ های از دولت موعود آنها را نقل کرده ایم، لکن این تفصیلات از قبیل حرکت نیروهای نظامی به فرماندهی خراسانی واعزام نیرو وملاقات با امام علیه السلام، اینها

إن قدام هذا الأمر خمس علامات أولاهن النداء في شهر رمضان و خروج السفيناني و خروج الخراساني و قتل النفس الزكية و خسف بالبيداء...^۱
این روایت از نظر سند مبتلا به اشکال بود.

روایت دوم:

روایت بعدی را کتاب مختصر اثبات الرجعة از امام صادق علیه السلام نقل می کند:
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَاسَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ
وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ ^۲.

باقی روایات در جلسه بعد انشاء الله. والحمد لله رب العالمین.

جلسه ۶۱ - ۸۹/۲/۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت دهم را بحث کردیم و گفتیم که اصل این روایت در کتاب غیبت
نعمانی است و گفتیم در سند آن دو نفر وجود دارند که از حیث وثاقت مبتلا به
اشکال اند. یکی از آنها محمد بن علی است، مراد از این شخص محمد بن علی
بن ابراهیم بن موسی معروف به ابوسمینه است. برای این شخص توثیقی در
برابر تضعیفات مکرر نیافتیم، تضعیفاتى از قبیل کلام مرحوم نجاشی که
فرمود: ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد لا يعتمد فى شىء ^۱.

یا مرحوم شیخ طوسی که در باره او می گوید: یکنی أبا سمينة له كتب و قيل:
إنها مثل كتب الحسين بن سعيد. أخبرنا جماعة عن محمد بن علی بن الحسين عن أبيه و
محمد بن الحسن و محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن أبى القاسم عن محمد بن علی
الصيرفى إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرده به و لا يعرف من غير
طريقه ^۲، و شاید به همین دلیل باشد که این روایت را مرحوم شیخ در کتاب غیبت
نیاورده است، البته ممکن است بگوئیم این روایت از متفردات نیست و نظائر
دارد.

۱. رجال نجاشی، ۳۳۲، رقم الترجمة، ۸۹۴، ذیل ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی.

۲. الفهرست، ص ۴۱۲

۱. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام ج ۵، ص ۱۹۷

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ب ۲۵، ح ۵۲.

یا مرحوم کشی، که درباره او می‌گوید:

قال حمدويه عن بعض مشيخته: محمد بن علي رمي بالغلو... و ذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان أنه قال كدت أن أقنت علي أبي سمينة محمد بن علي الصيرفي قال فقلت له و لم استوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال إني لأعرف منه ما لا تعرفه. و ذكر الفضل في بعض كتبه: الكذابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمينة أشهرهم^۱.

البته بنده برخلاف نظر بسیاری، محمد بن سنان را قبول دارم.

ابن الغضائري: ابن أخت خلاد المقرئ أبو جعفر الملقب بأبي سمينة كوفي. كذاب غال. دخل قم و اشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها. و كان شهيرا في الارتفاع لا يلتفت إليه و لا يكتب حديثه^۲.

البته ما در باره کتاب او بحث داریم. در برابر این همه تضعیفات فقط یک توثیق می‌توانیم برای این شخص ذکر کنیم و آن وجود نام او در اسناد کتاب کامل زیارات است، البته معلوم نیست آن شخص که در اسناد کامل زیارات ذکر شده خود ایشان باشد، چون در آنجا نام محمد بن علی قرشی آمده که دائر بین دو نفر است و محرز نیست که این شخص مورد نظر ما باشد. البته مبنای ما تا دو سه روز قبل همان مبنای قبلی مرحوم خوئی نسبت به کامل زیارات بود ولی در این روزهای اخیر در مطالعاتم یک مقدار نظرم نسبت به توثیقات

۱. رجال کشی، ص ۵۴۶

۲. رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۹۵

بررسی روایات مربوط به خراسانی؛

یکی دیگر از علاماتی که نقل شده خراسانی است که مباحثی درباره او مطرح است از جمله اینکه:

آیا خراسانی از علامات حتمیه است یا غیر حتمیه؟ آیا او سید است یا غیر سید؟ از خراسان است یا خیر؟ چهره مثبت دارد یا خیر؟ آمده یا خواهد آمد؟ آیا روایات خراسانی در کتابهای ما هم مطرح است یا فقط در کتب عامه آمده است؟

یکی از مباحث مهم در باب علائم خروج خراسانی است. خراسانی سفیانی ویمانی تقریباً باهم خروج می‌کنند و در مورد زمان خروج آنها تعبیر به کنظام الخرز در روایات آمده است. این شخص در روایات ما و روایات اهل سنت آمده است. خیلی در این موضوع به تفصیل بحث نمی‌کنیم زیرا روایاتش با روایات یمانی که مورد بحث قرار گرفت مشترک است. بنابراین فقط اشاره ای به آنها می‌کنیم:

روایاتی که راجع به ایشان آمده عمدتاً در کتاب غیبت نعمانی است.

اولین روایت در این کتاب درص ۲۸۹ آمده است. این روایت را مفصلاً بحث سندی و دلالتی کردیم، روایت این بود:

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له جعلت فداك متى خروج القائم عليه السلام فقال يا أبا محمد إنا أهل بيت لا نوقت و قد قال محمد ص كذب الوقاتون يا أبا محمد

۱. برخی بر هلاکو تطبیق داده‌اند.

ممکن است قوت متن داشته باشد ولی با روایات مشهور منافات دارد لکن ما تنها اصل نفس زکیه را از آن قبول می‌کنیم.

روایت بیست و یکم: از کافی شریف، این روایت مخصوصاً با بیان مرحوم مجلسی و دوا احتمال ایشان، ربطی به بحث ما ندارد.

روایت بیست و دوم: این روایت خیلی صراحت در قتل نفس زکیه ندارد نهایت به عنوان موید قرار گیرد.

نتیجه اینکه اصل قتل نفس زکیه و علامت آن برای ظهور امام زمان علیه السلام از مسلمات است. مستند ما در این مدعا تواتر روایات است. حال یا تواتر معنوی و یا تواتر اجمالی، یا یک مرحله پائین تر از تواتر، بگوئیم مستفیض است؛ اما آیا این علامت از حتمیات است؟ چندین روایت وجود دارد که اشاره به حتمیت دارد و روایات دیگر که اشاره به حتمیت ندارند نفی حتمیت نمی‌کنند. در مباحث اصول این دو دسته روایت را مثبتین گویند که تعارضی باهم ندارند، زیرا دسته‌ای از روایات اصل نفس زکیه را اشاره دارند و دسته دیگر اصل نفس زکیه و حتمیت آن را بیان می‌کنند و بیش از ده روایت می‌باشد، لذا با هم تعارض ندارند. اما در مورد سائر تفصیلات درباره اثباتشان نیاز به روایات صحیح و معتبر داریم. در غیر اینصورت تنها همان اصل نفس زکیه و حتمیت آن مورد قبول است.

کامل الزیارات برگشته است. خلاصه اینکه در مقابل این همه تضعیفات تنها توثیق کامل الزیارات است که آن هم معلوم نیست در مورد ایشان باشد، لذا مرحوم خوئی می‌فرماید: لا ینبغی الشک فی ضعفه.^۱

برای ضعف سندی این روایت تضعیف همین شخص کفایت می‌کند مگر اینکه از راه دیگری که بیان شد وارد شویم. اما نسبت به نفر دوم که محمد بن حسان رازی است، علمای رجال اینگونه گفته اند؛
ابن الغضائری: ضعیف.

مرحوم خوئی به نقل از مرحوم نجاشی: یعرف وینکرین بین یروی عن الضعفاء کثیرا. سپس مرحوم خوئی به بیان مرحوم وحید بهبهانی که از متاخر متاخرین است پرداخته می‌گوید:

و قال الوحید (قدس سره): محمد بن حسان الرازی وصفه الصدوق بخادم الرضا علیه السلام و هو فی طریقہ إلی محمد بن مسلم، و یروی عنه محمد بن أحمد بن یحیی و لم یسثن روایتہ و هو دلیل علی عدالتہ و یؤیدہ رواية الأجلة عنه، مثل محمد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس و الصفار و غیره (انتهی).

أقول: أما توصیف الصدوق إیاه بخادم الرضا علیه السلام فلا أصل له و إنما ذکر رواية عن محمد بن زید الرزازی خادم الرضا علیه السلام فی طریقہ إلی محمد بن أسلم الجبلی.^۲

۱. معجم الرجال، ۳۲۱/۱۷، رقم ۱۱۲۸۶، فی ذیل ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی.

۲. معجم الرجال، ج ۱۵، ص ۱۹۱، و ج ۲۰۳/۱۶، رقم الترجمة، ۱۰۴۷.

نتیجه اینکه مرحوم خوئی می‌گوید: روایت اجلاء حُسن و وثاقت او را ثابت نمی‌کند، هر چند ضعف او نیز بر ما ثابت نشده است. اودر ادامه می‌گوید: کلام نجاشی دلالت بر ضعف خود شخص نمی‌کند و تنها دلالت بر ضعف روایت او دارد. البته اگر روایت حسان رازی از اجلاء ثابت شود به نظر ما دلیل بر وثاقت می‌تواند باشد.

در مورد جمله «یعرف وینکر» که نجاشی در مورد حسان گفته بود، مرحوم مامقانی در کتاب مقباس الهدایة ج ۷ ص ۵۱۹ در بخش نتایج این اصطلاح را آورده و اقوال مختلف را در مورد این جمله بیان می‌کند، او می‌گوید:

برخی گفته‌اند اینها از الفاظ ذم است نسبت به احادیث و فی افادتها للقدح فلا، نتیجه اینکه به روایت او نمی‌توان عمل کرد.

برخی گفته‌اند یعنی یوخذ به تاره ولا یوخذ به تاره که اگر این باشد مراد از آن قدح نیست.

برخی گفته‌اند مراد از آن اینست که برخی از علماء به روایاتش اخذ می‌کنند و برخی اخذ نمی‌کنند. به خاطر ضعف در روایات یا به خاطر ضعف در خود او.

برخی گفته‌اند مراد از منکر ذکر اعاجیب است.

برخی دیگر مراد از آن را مضطرب دانسته‌اند.

برخی گفته‌اند به این معناست که گاهی عقل و ظاهر کتاب احادیث را

روایت یازدهم: از مختصر اثبات الرجعة که ضعف در سند دارد ولی حتمیت و نام نفس زکیه در آن آمده است.

روایت دوازدهم: از نعمانی که به خاطر شخصی به نام عبایه مشکل در سند دارد و صراحت در حتمیت هم ندارد.

روایت سیزدهم: از ابن قتیبه است که در منابع ما نیامده و حتمیت را به همراه برخی تفصیلات بیان می‌کند لکن به دلیل ضعف در سند پذیرفته نمی‌شود.

روایت چهاردهم: از فتن ابن حماد که علاوه بر ضعف سندی دلالت بر حتمیت هم ندارد.

روایت پانزدهم: از کتاب کافی شریف، سند مشکل ندارد غیر از علی بن ابی حمزه که طبق مبنای ما روایات او قبول است.

روایت شانزدهم: از ابن حماد است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شد. در این روایت از برادر نفس زکیه اسمی به میان آمد.

روایت هفدهم: از کتاب فتن، اصل این روایت را قبول داریم.

روایت هجدهم: از کتاب فتن ابن حماد بود.

روایت نوزدهم: از عیاشی که سندش مشکل ارسال دارد و به همین دلیل تفصیل ذکر شده در آن مورد قبول نیست.

روایت بیستم: از مختصر بصائر الدرجات تحت عنوان خطبه محزون که

می‌پذیرد و گاهی نمی‌پذیرد.

مرحوم مامقانی بعد از ذکر این اقوال اینگونه نتیجه می‌گیرد که ماروایات او را به عنوان شاهد و نه دلیل می‌توانیم قبول کنیم.

روایت یازدهم:

حدثنا صفوان بن يحيى - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن حمران قال : قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: إن القائم منا منصور بالربع، مؤيد بالنصر، تطوى له الأرض، وتظهر له الكنوز كلها، ويظهر الله تعالى به دينه على الدين كله ولو كره المشركون، ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ولا يبقى في الأرض خراب إلا عمر، وينزل روح الله عيسى بن مريم (عليه السلام) فيصلى خلفه. قال ابن حمران : قيل له يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم ؟ قال : إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وركبت ذوات الفروج السروج، وقبيلت شهادة الزور وردت شهادة العدل، واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا وأكل الربا والرشا، واستيلاء الأشرار على الأبرار، وخروج السفيناني من الشام، واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد صلى الله عليه وآله بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن ولقبه النفس الزكية، وجاءت صيحة من السماء بأن الحق مع علي وشيعته، فعند ذلك خرج قائمنا (عليه السلام). فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع عنده ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا، وأول ما ينطق به هذه الآية : بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين، ثم يقول : أنا بقية الله وحجته وخليفته عليكم، فلا يسلم عليه مسلم إلا قال : السلام عليك يا بقية الله في أرضه، فإذا اجتمع له العقد وهو أربعة آلاف رجل خرج من مكة، فلا يبقى في

روایت اول: از روضه کافی بود، که این روایت از نظر سند معتبر بوده و از آن استفاده حتمیت هم می‌شود، اما سائر تفصیلات از آن استفاده نمی‌شود.

روایت دوم: از کتاب سرور اهل ایمان، این روایت از نظر سند مشکل دارد و از نظر دلالت حاوی تفصیلی می‌باشد.

روایت سوم: از کتاب کمال الدین، که این روایت از نظر سند مشکل دارد و از نظر دلالت حتمیت را بیان می‌کند.

روایت چهارم: از کتاب کمال الدین، با ضعف در سند ولی بیان حتمیت در دلالت.

روایت پنجم: از کتاب غیبت مرحوم نعمانی، که به دلیل ارسال در سند، ضعیف بوده ولی حتمیت را بیان می‌کند.

روایت ششم: از غیبت نعمانی، با مشکل در سند ولی بیان حتمیت.

روایت هفتم: از غیبت نعمانی، سند این روایت را بررسی نکردیم چون شواهد و نظائر زیادی داشت، این روایت اصل نفس زکیه و حتمیت آن را بیان می‌کند.

روایت هشتم: از غیبت نعمانی، به خاطر زیاد بن مروان قندی ضعف در سند دارد ولی حتمیت را بیان می‌کند.

روایت نهم: از غیبت نعمانی که به همان دلیل فوق بررسی سندی نکردیم این روایت تنها اصل علامیت را بیان می‌کند.

روایت دهم: از نعمانی که مشکل سندی دارد ولی حتمیت را بیان می‌کند.

الأرض معبود دون الله عز وجل من صنم وغيره إلا وقعت فيه نار فاحترق، وذلك بعد غيبة طويلة^۱

مصادراین روایت:

الغیبة فضل بن شاذان - علی ما فی مستدرک الوسائل،

إثبات الرجعة، الفضل بن شاذان - علی ما فی إثبات الهداة.

مختصر إثبات الرجعة : ص ۲۱۶ - ۲۱۷ ح ۱۸

إثبات الهداة : ج ۳ ص ۵۷۰ باب ۳۲ ف ۴۴ ح ۶۸۶

أربعون الخاتون آبادی : ص ۱۸۲ - ۱۸۳ ح ۳۰

مستدرک الوسائل : ج ۱۲ ص ۳۳۵ ب ۳۹ ح ۶ ودر: ج ۱۴ ص ۳۵۴ ب ۲۰ ح

کشف النوری : ص ۲۲۲

ما نمی توانیم این روایت را با روایت قبل معارض بدانیم زیرا این روایت در مقام بیان ترتیب زمانی نیست و تنها در مقام بیان علائم حتمی و غیر حتمی است.

این روایت را بررسی سندیی نمی کنیم زیرا قبلا کتاب مختصر اثبات الرجعه را بحث کرده ایم. به این ترتیب روایات این باب تمام می شود، تنها سه روایت از طرق عامه باقی می ماند که ظاهرا این روایتها به پیامبر ص هم نسبت داده نشده و سه روایت هم استدراکاتی است از حضرت علی علیه السلام که در جلسات بعد به آنها اشاره می شود. والسلام علیکم ورحمة الله.

۱. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام، جمع من المحققين، ج ۳، ص ۴۹۴-۴۹۳.

جلسه ۶۷ - ۸۹/۳/۹

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

در مقام جمع بندی و نتیجه گیری روایات نفس زکیه هستیم. این روایات را مطرح کرده و اکثر آنها را بررسی سندی و دلالی کردیم. روایاتی را که مهم به نظر می رسید و به درد بحث می خورد تقریباً در حدود ۲۱ روایت شد.

در جلسات قبل اشاره شد که آیا نفس زکیه اشاره به قتل شخص خاصی است؟ یا کنایه از بی حرمتی نسبت به دماء محترمه است؟ عرض شد احتمال دوم بعید به نظر می رسد. روایات دیگری داریم که متکفل این معنا (احتمال دوم) هستند که قبل از ظهور یکی از علامات مساله نامنی و ریخته شدن به ناحق خونها است. اما روایات نفس زکیه اشاره به شخص خاص دارند، این شخص خاص چنانکه از خود روایات استفاده می شود چهره مثبت دارد نه منفی. اما در مورد تفصیل که این نفس زکیه از اولاد امام حسن علیه السلام است یا امام حسین علیه السلام؟ در هر دو مورد روایت وجود دارد. درباره اینکه اودرمکه کشته می شود یا مدینه یا عراق؟ در هر سه مورد روایت دارد. آیا از حتمیات است یا از علائم؟ در جمع بندی خواهید دید از حتمیات است. در مورد زمان قتل در برخی روایات ۱۵ روز قبل از ظهور امام زمان علیه السلام بیان شده است.

مروری اجمالی بر روایات نفس زکیه و نتیجه گیری نهائی:

سعد بن عبدالله: ادرك الرضا عليه السلام ولم يسمع منه وتركت روايته

مرحوم مامقانی: الرجل من المجاهيل، فرزند ایشان می فرماید: اذا اعتمدنا على

تضعيف ابن الغضائرى فالمرجم ضعيف والا فهو مجهول الحال^۱

نتیجه اینکه اگر این روایت قوت مضمون داشته باشد یا به عنوان تایید

باشد، آن را می پذیریم و قبول است ولی اگر به عنوان دلیل باشد مورد تأمل

است.

والحمد لله رب العالمين.

جلسه ۶۲ - ۸۹/۲/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت اول (دوازدهم):

اولین روایت که استدراکی است از روایات حضرت علی عليه السلام روایتی است که آنرا
مرحوم نعمانی در کتاب غیبت به سند خودش از عبایه بن ربیع اسدی نقل می کند؛

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني علي بن الحسن عن علي بن مهزيار عن
حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن عبد الرحمن بن سيابة عن عمران بن ميثم عن
عباية بن ربيع الأسدی قال دخلت على أمير المؤمنين علي عليه السلام وأنا خامس خمسة و
أصغر القوم سناً فسمعتة يقول حدثني أخى رسول الله ص أنه قال إني خاتم ألف نبى و
إنك خاتم ألف وصى و كُلفت ما لم يكلفوا^۲ فقلت ما أنصفك القوم يا أمير المؤمنين
فقال ليس حيث تذهب بك المذاهب يا ابن أخى و الله إني لأعلم ألف كلمة لا يعلمها
غیری و غیر محمد ص و إنهم ليقرونها منها آية فى كتاب الله عز و جل و هى و إذا وَقَعَ
الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ^۳ و ما

۱. این شخص به دلیل صغر سن از اصحاب پیامبر عليه السلام نمی تواند باشد.

۲. مخاطب این عبارت یا حضرت علی است و یا سایر پیامبران. البته احتمال دوم صحیح تر به
نظر می رسد.

۳. احتمال دارد این کلمه کنایه از کثرت باشد.

۴. نمل، آیه ۸۲، به این آیه درباب مهدویت زیاد اشاره شده و در حدود دوازده یا سیزده مورد است
که برخی از آنها را حضرت به خودشان نسبت می دهند.

یتدبرونها حق تدبرها ألا أخبركم بآخر ملك بنى فلان^۱ قلنا بلى يا أمير المؤمنين قال قتل نفس حرام فى يوم حرام فى بلد حرام عن قوم من قريش^۲ و الذى فلق الحبة و برأ النسمة ما لهم ملك بعده غير خمس عشرة ليلة قلنا هل قبل هذا أو بعده من شىء فقال صيحة فى شهر رمضان تفزع اليقظان و توقظ النائم و تخرج الفتاة من خدرها^۳

این روایت، روایت قبلی (روایت دهم) را که می‌گفت، اولاهن الصيحة تایید می‌کند. برخی اشکال می‌کنند که در برخی دیگر از روایات خروج سفیانی ماه رجب گفته شده و این منافات دارد با این روایتی که این علامات را ماه رمضان بیان می‌کند؟

در جواب این اشکال توجیهی گفته شده مبنی بر اینکه، منافاتی بین این دودسته روایات وجود ندارد، به این ترتیب که بگوئیم اولین علامت صیحه آسمانی است و در ماه رمضان و در رجب سال بعد خروج سفیانی اتفاق می‌افتد

۱. به نظر من این بنی فلان ناشی از تصرف برخی از روات در برخی شرایط همانند ترس است و یا ناشی از تعصب است همانند بخاری که در چندین مورد اسم افراد را نمی‌ورد. مثلاً مغیره بن شعبه حرام فروشی می‌کرد و پیه مردار و شراب می‌فروخت خبر به خلیفه رسید خلیفه او را لعنت کرد. بخاری اسم او را نمی‌آورد ولی شراح همه می‌گویند مراد مغیره است. عبايه شخصیتی بود از مریدان حضرت که دوران عباسیان را درک نکرد و بعید است که خودش تصرف کرده باشد. مطلب دیگر اینکه باید بدانیم مراد از ملک بنی فلان چیست؟ آیا مراد ملک بنی عباس است و یا بنی امیه؟

۲. این قیودی که اضافه شده جریان را از کلی بودن خارج می‌کند و این مطلب را روشن می‌کند که مراد از قتل نفس زکیه استباحه دماء و کشتار بی‌گناهان نیست.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۸

الكافر ثم يقوم القائم المأمول و الإمام المجهول له الشرف و الفضل و هو من ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر بين الركنين فى دريسين^۱ باليين يظهر على الثقلين و لا يترك فى الأرض دمين^۲ طوبى لمن أدرك زمانه و لحق أوانه و شهد أيامه^۳.

بررسی سندی:

معلق این کتاب سعی بر این دارد که بگوید صحیح در سند آن نام ابراهیم بن عبدالحمید بن العلاء است و نه ابن عبیدالله.

ابن الغضائری در مورد ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء می‌گوید:

إبراهيم بن عبیدالله بن العلاء المدنی لا يعرف إلا بما ينسب إليه عبد الله بن محمد البلوی، و ينسب إلى أبيه عبیدالله بن العلاء عمارة بن زيد، و ما يسند إليه إلا الفاسد المتهافت و أظنه اسماً موضوعاً على غير واحد^۴.

مرحوم علامه حلی می‌فرماید:

و هذا لا أعتد على روايته لوجود طعن هذا الشيخ فيه مع أنى لم أقف له على تعديل من غيره^۵.

حاوی جزائری: الرجل مجهول الحال.

۱. لباس کهنه و...

۲. یا عبارت: الادنین، یا عبارت: شرا، یا عبارت: دینین، یا عبارت: مین یعنی دروغ یا عبارت: بلامین: یعنی بلاحرث و لازراعة...

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۵

۴. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۶، شماره ۲۰۷.

۵. خلاصة الاقوال، ص ۱۹۹.

روایت بیست و دوم

روایت دیگری که در غیبت نعمانی آمده است که به آن اشاره می‌شود:

أخبرنا علي بن أحمد قال حدثنا عبيد الله بن موسى العلوي قال حدثنا عبد الله بن حماد الأنصاري قال حدثنا إبراهيم بن عبيد الله بن العلاء قال حدثني أبي عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام حدث عن أشياء تكون بعده إلى قيام القائم فقال الحسين يا أمير المؤمنين متى يطهر الله الأرض من الظالمين فقال أمير المؤمنين عليه السلام لا يطهر الله الأرض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام ثم ذكر أمر بنى أمية و بنى العباس في حديث طويل ثم قال إذا قام القائم بخراسان و غلب على أرض كوفان^١ و ملتان^٢ و جاز جزيرة بنى كاوان^٣ و قام منا قائم بجيلان^٤ و أجابته الأبره^٥ و الديلمان^٦ و ظهرت لولدى رايات الترك متفرقات في الأقطار و الجنبات و كانوا بين هنات و هنات إذا خربت البصرة و قام أمير الإمرة بمصر فحكى عليه السلام حكاية طويلة ثم قال إذا جهزت الألو ف و صفت الصفوف و قتل الكبش الخروف^٧ هناك يقوم الآخر و يثور الثائر و يهلك

١. عراق

٢. شهری در هند است.

٣. مراد الاطلاع: جزیره بزرگی در بحر فارس بین عمان و بحرین، مراد حدود هشتصد سال پیش بوده است.

٤. در مورد خراسانی تعبیر به منّا در مورد قائم ندارد ولی در مورد جیلان این تعبیر را حضرت به کار می‌برد که جای دقت و تأمل دارد.

٥. روستائی نزدیک به استرآباد

٦. گرگان

٧. الذکر من اولاد الظان. شاهد مثال. البته این مورد خیلی دلالت ندارد و مهم همان مورد اول است.

که در اینصورت فاصله بین خروج سفیانی تا ظهور حضرت با روایاتی که فاصله را حمل امرئه دانسته‌اند منطبق می‌شود. مگر اینکه بگوئیم فاصله زمانی صحیحه تا ظهور حضرت را روایات چهار ماه و اندی گفته‌اند که در اینصورت این توجیه کارساز نخواهد بود.

این روایت را عبایه بن ربیع نقل می‌کند. در مورد عبایه ذهبی می‌گوید:

روی عنه موسى بن الطريف كلاهما من غلاة الشيعة.

در نزد اهل سنت غالی شیعه به کسی می‌گویند که نه تنها نسبت به علی عليه السلام حب دارد بلکه به مقدم بودن حضرت علی عليه السلام بر دیگران نیز اعتقاد دارد. ذهبی علت اینکه او را از غلاة شیعه می‌دانند اینست که او روایتی که حضرت علی عليه السلام را قسیم النار معرفی می‌کند را نقل کرده است.^١ پس هرکس حدیثی در فضائل نقل کند می‌شود غالی.

شیخ طوسی در رجالش او را جزء اصحاب امیرالمومنین نقل می‌کند. مبنای شیخ در رجال معاصرت است، به این معنا که هرکس معاصر با یکی از ائمه بود جزء اصحاب آن امام شمرده می‌شود. لذا ایشان زیاد بن ابیه را جزء اصحاب امام علی عليه السلام و عمر بن سعد را از اصحاب امام حسین عليه السلام می‌داند. لذا نمی‌توان به گفته ایشان مبنی بر صحابی بودن عبایه اعتماد کرد.^٢ اما برخی دیگر عبایه را

١. میزان الاعتدال، ٣/٢٨٧، رقم ٤١٨٨ و لسان المیزان، ٣/٢٤٧، رقم ١٠٨٢.

٢. رجال شیخ طوسی، ٧٢، رقم ٦٥٦، باب عین.

از خواص اصحاب علی علیه السلام دانسته اند، و این مطلب مهمی است. عبایه روایتی را از حبابه نقل می‌کند او می‌گوید:

و روی محمد بن الحسین عن موسی بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن صباح المزنی عن صالح بن میثم الأسدی قال دخلت أنا و عبایة بن الربیع علی امرأة من بنی والبة قد احترق وجهها من السجود فقال لها عبایة یا حبابة هذا ابن أخیك قالت و ای اخ؟ قال صالح بن میثم فقالت ابن أخی و الله حقا یا ابن أخی ألا أحدثک بحدیث سمعته من الحسین بن علی علیه السلام قلت بلی یا عمة قالت كنت زوارة للحسین... فقال یا حبابة نحن و شیعتنا علی الفطرة و سائر الناس منها براء^۱.

من توثیق خاصی برای عبایه پیدا نکردم ولی می‌خواهیم از طریق نقل روایات او به این نتیجه برسیم که او فرد مثبتی است، مضافاً به اینکه ذهبی او را از غلات شیعه دانسته و این مطلب خود جای تامل دارد، و بدانید که هرکس را که ذهبی و امثال او بالمره رد می‌کنند باید در او تامل کرد.

مطلب دیگری را که عبایه نقل می‌کند این است:

كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ مَا مِنْ أَرْضٍ مُخْصَبَةٍ وَلَا مُجْدِبَةٍ وَلَا فِئَةٍ تُضِلُّ مِائَةً أَوْ تَهْدِي مِائَةً إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ قَائِدَهَا وَ سَائِقَهَا وَ نَاعِقَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۲.

این نمونه مطالبی ایست که عبایه با اعتقاد، آنها را نقل می‌کند.

ابن طاووس در کتاب فرحة الغری به نقل از حبه عرنی می‌گوید: خرجت مع

۱. دلائل الإمامة، ص ۷۷

۲. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۳۱

احتمال وارد است مگر اینکه بگوئیم شهادت حضرت در غیر از شوال در یکی از ماههای حرام بوده است که نیاز به بررسی دارد.

احتمال دیگری که ایشان مطرح می‌کنند اینست که مراد از دم حرام کشته شدن سادات باشد. در مورد این دو احتمال باید گفت هریک از این دو احتمال که باشد ربطی به نفس زکیه که از علامات ظهور امام علیه السلام است، نخواهد داشت. روایاتی داریم که امام علیه السلام نفی می‌کند قتل نفس زکیه را به دست سفیانی و در همه جا تعبیر به بنی فلان یا بنی العباس می‌کند. بنابراین در مورد این روایات یا باید همان توجیحات مرحوم مجلسی را بگوئیم یعنی بگوئیم کشته شدن نفس زکیه قبل از انقراض حکومت عباسیان است و ربطی به علامات ظهور ندارد و یا بگوئیم حکومت بنی العباس دوباره بر می‌گردد، که اثبات آن نیاز به بررسی بیشتر دارد.

اما مرحوم ملا صالح مازندرانی ذیل روایت خمس قبل قیام القائم علیه السلام می‌فرماید: علامات زیادی وجود دارد به این معنا که این پنج تا علی وجه الحصر نیست. سپس ایشان می‌فرماید: در این روایت کلمه نفس زکیه آمده که، لعل المراد بالنفس الزکیه الحسنی المذكور لذا طبق نظر ایشان نفس زکیه یک عنوان دیگری غیر از حسنی نیست. پس نتیجه بیان مرحوم صالح مازندرانی این شد که نفس زکیه یک عنوان مستقلی نیست بلکه همان سید حسنی است. که ما در مورد او در بحثهای گذشته نتوانستیم به یک نتیجه نهائی برسیم.

النَّاسَ فِي سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنَّمَا يُمْهَلُهُمْ لِأَمْرِ يُرَادُ بِهِمْ فَكُنْ مُتَرَقِّبًا وَ اجْتَنِّهِدْ لِيَسْرَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي خِلَافِ مَا هُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ نَزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ وَ كُنْتَ فِيهِمْ عَجَلْتِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ إِنْ أُخْرِتَ ابْتُلُوا وَ كُنْتَ قَدْ حَرَجْتَ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَ أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۱.

استدلال کرده‌اند به این روایت بر قتل نفس زکیه ولی ما با مراجعه به فرمایشات بزرگان درمی یابیم مطلب غیر از این بوده و این روایت ربطی به جریان نفس زکیه ندارد همان‌گونه که در جلسات قبل گفتیم مرحوم مجلسی در ج ۲۵ ص ۸۲ کتاب مرآة العقول در مورد دم حرام احتمالاتی را مطرح می‌کند^۲. از جمله اینکه احتمال داده‌اند که ممکن است مراد از دم حرام شهادت خود امام صادق علیه السلام باشد، که البته اگر این احتمال را مطرح کنیم در اینجا این سوال مطرح می‌شود که در متن روایت کشته شدن دم حرام در شهر حرام ذکر شده در حالی که می‌دانیم شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال است؟ این اشکال بر این

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۸، ح ۷، حدیث ابی عبد الله مع منصور فی موکبه.

۲. بعد از اینکه متوکل دستور به ویرانی قبر شریف دادند، بر دیوارهای بغداد علیه متوکل شعار نوشتند و شعراء اشعار زیادی را در این رابطه گفتند، همانند این شعر معروف:

تالله ما فعلت امیة مثلما معشار ما فعلت بنو العباس

...

مقدمه کتاب موطا مالک را ببینید در مقدمه این کتاب، یکی از علمای اهل سنت می‌گوید، سیاست بنی عباس در تنقیص امیر المومنین و ایجاد نامنی برای شیعیان با بنی امیه هیچ فرقی نمی‌کند، بلکه بدتر نیز می‌باشد.

علی الی الظهر فوقف بوادی السلام کانه مخاطب لاقوام.

مدتی که حضرت به عراق آمده بودند تنها یا با برخی از افراد خاص کرارا به وادی السلام نجف می‌رفتند و با ارواح صحبت می‌کردند^۱.
به نظر من عبایه مشکلی ندارد و مشکلس تنها کلام ذهبی در مورد او است که گفته: من غلات الشیعه.

این متن متن قوی است و لذا نیاز به بررسی سندی ندارد.

روایت دوم از استدراکات (سیزدهم):

إن بنی أمیة لا یزالون یطعنون فی مسجل ضلالة و لهم فی الأرض أجل حتی یهریقوا الدم الحرام فی الشهر الحرام و الله لکأنی أنظر إلی غرنوق من قریش یتشخط فی دمه فإذا فعلوا ذلك لم یبق لهم فی الأرض عاذر و لم یبق لهم ملک علی وجه الأرض بعد خمس عشره لیلة^۲.

و الغرنوقُ و الغرنوقُ و الغرنیقُ و الغرنیقُ و الغرناقُ و الغرناقُ و الغرنوقُ، کله: الأبیض الشاب الناعم الجمیل^۳؛

۱. قصه صافی صفا اینگونه بوده که حضرت در وادی السلام قدم می‌زدند دیدند شخصی سوار بر شتر جنازه‌ای حمل می‌کند، حضرت از او پرسید که او کیست واز کجا آمده؟ عرض کرد: من از یمن آمده‌ام، پدرم وصیت کرده که او را در ظهر الکوفه دفن کنم. حضرت علت وصیت پدرش را پرسید. او در جواب گفت: چون پدرم گفته شخصی آنجا دفن می‌شود که یدخل بشفاعته مثل مضر و ربیع (این دو طائفه از طوایف پر جمعیت عرب بودند که وقتی می‌خواستند مثال به جمعیت زیاد بزنند به این دو طایفه مثال می‌زدند). فرمود: می‌دانی او کیست؟ به خدا قسم آن شخص من هستم. تا می‌توانید فضائل اهل بیت را نقل کنید و از متهم شدن به غلو توسط آنها ابا نداشته باشید.

۲. نهج الخلاص، ص ۵۳۷، ح ۱۱۶۴.

۳. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۸۶ و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۲۲ و شرح نهج البلاغه، ۱۳۱/۱۹.

مصادر این روایت:

ابن قتیبه در غریب الحدیث ج ۱ ص ۳۷۰

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۳۱

مرحوم نمازی مستدرک سفینه، ج ۴ ص ۳۶۳

این روایت مرسل است ولی موید روایت قبل است و روشن است که قاتل این شخص بنی امیه است.^۱

سومین روایت از استدراکات (چهاردهم):

حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن عمرو بن مرة عن أبي البختری عن علي رضي الله عنه قال وددت أن النفس التي يذل الله عند قتلها قريشا ويخزيها قد قتلت.^۲
قريشى ها با علی عليه السلام سر جنگ داشته ودارند به تاریخ قريش در برخورد با حضرت مراجعه کنید که حضرت چگونه از دست آنها شکایت می کند و می فرماید: مالی و قريش.

مصادر این روایت:

فتن ابن حماد ص ۳۰۱ ح ۱۱۵۹

نهج الخلاص فتلاوی ص ۵۳۷

این روایاتی بود که اکثرا در کتب خاصه وجود داشت. باقی می ماند روایاتی که از پیامبر اکرم در این زمینه نقل شده و جمع بندی آنها.
والسلام عليكم ورحمة الله.

۱. تاریخ آل سعود نوشته ناصر سعید که بعد او را توسط جناح عرفات - فلسطینها - گرفته و کشتند. اشاره به آل سعود کرده که ریشه آنها همان مرحب یهودی است و این را ثابت کرده است.
۲. الغارات، ص ۳۹۳، چاپ دارالاضواء.

جلسه ۶۶ - ۸/۳/۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

آخرین روایتی (بیست و یکم) که در جلسه قبل مطرح کردیم روایتی بود از کتاب کافی شریف این روایت از نظر سند مشکل ندارد. امام صادق عليه السلام در جمعی بودند صحبت از حکومت عباسیان به میان آمد، سپس حضرت فرمودند:

قال أبو عبد الله عليه السلام و ذكر هؤلاء عنده و سوء حال الشيعة عندهم فقال إني سرت مع أبي جعفر المنصور و هو في موكبِهِ و هو على فرس و بين يديه خيل و من خلفه خيل و أنا على حمار إني جانيه فقال لي يا أبا عبد الله قد كان فينبي لي أن تفرح بما أعطانا الله من القوة و فتح لنا من العز و لا تخبر الناس أنك أحق بهذا الأمر منا و أهل بيتك فتغرينا بك و بهم قال فقلت و من رفع هذا إليك عنى فقد كذب فقال لي أتخلف على ما تقول قال فقلت إن الناس سخرة يعنى يحبون أن يفسدوا قلبك على فلما تمكثهم من سمعك فإننا إليك أخرج منك إلينا فقال لي تذكر يوم سألتك هل لنا ملك فقلت نعم طويل عريض شديد فلما ت زالون في مهلة من أمركم و فسحة من دنياكم حتى تصيبوا منا دماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام فعرفت أنه قد حفظ الحديث فقلت... در این روایت حضرت به بیان علامات ظهور پرداخته و علامات زیادی را در حدود ۵۰ تا ۶۰ مورد بیان کرده و می فرمایند:.... فكن على حذر و اطلب إلى الله عز و جل النجاة و اعلم أن

۱. موکب به معنای گروهی است که همراه شاه حرکت می کنند.

۲. شاهد بحث در این قسمت است.

مُهَلَّةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَفُسْحَةٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ حَتَّى تُصِيبُوا مِنَّا دَمًا حَرَامًا فِي شَهْرِ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ حَفِظَ الْحَدِيثَ فَقُلْتُ...^۲

سند این روایت مشکل ندارد و مرحوم مجلسی که به اسناد ایراد می‌گیرد،

سند این روایت را حسن می‌داند.

جواب امام به منصور در جلسه بعد انشاء الله.

والحمد لله رب العالمین.

جلسه ۶۳ - ۸۹/۳/۱

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین
سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت پانزدهم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ
كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ع جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ أَقْبَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَ أَبُو
جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو الدَّوَانِيقِ فَتَعَدُّوا نَاحِيَةً مِنَ الْمَسْجِدِ فَقِيلَ لَهُمْ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ جَالِسٌ فَقَامَ إِلَيْهِ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَ تَعَدَّ أَبُو الدَّوَانِيقِ مَكَانَهُ حَتَّى
سَلَّمُوا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ لَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَا مَنَعَ جَبَّارِكُمْ مِنْ أَنْ يَأْتِيَنِي فَتَعَدَّرُوهُ
عِنْدَهُ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع أَمَا وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى
يَمْلِكَ مَا بَيْنَ قَطْرَيْهَا ثُمَّ لِيَطَّانَ الرَّجَالُ عَقِبَهُ ثُمَّ لَتَنْزِلَنَّ لَهُ رِقَابُ الرَّجَالِ ثُمَّ لِيَمْلِكَنَّ مُلْكًا
شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ إِنْ مُلِكْنَا قَبْلَ مُلْكِكُمْ قَالَ نَعَمْ يَا دَاوُدُ إِنْ مُلِكْنَا قَبْلَ مُلْكِنَا
وَ سُلْطَانِكُمْ قَبْلَ سُلْطَانِنَا فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَهَلْ لَهُ مِنْ مَدَّةٍ فَقَالَ نَعَمْ يَا دَاوُدُ وَاللَّهِ
لَا يَمْلِكُ بَنُو أُمِّيَّةٍ يَوْمًا إِلَّا مَلَكَتُمْ مِثْلِيهِ وَ لَا سَنَةٌ إِلَّا مَلَكَتُمْ مِثْلِيهَا وَ لِيَتَلَقَّهَا الصَّبِيَّانُ مِنْكُمْ
كَمَا تَلَقَّ الصَّبِيَّانُ الْكُرَّةَ فَقَامَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ عِنْدِ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَرِحًا يُرِيدُ أَنْ يُخْبِرَ أَبَا
الدَّوَانِيقِ بِذَلِكَ فَلَمَّا نَهَضَا جَمِيعًا هُوَ وَ سَلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ نَادَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع مِنْ خَلْفِهِ يَا
سَلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ لَا يَزَالُ الْقَوْمُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ مُلْكِهِمْ مَا لَمْ يُصِيبُوا مِنَّا دَمًا حَرَامًا وَ أَوْ مَأْ
بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَإِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمَ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ ظَهْرِهَا فَيَوْمَئِذٍ لَا يَكُونُ
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ وَ لَا فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ ثُمَّ انْطَلَقَ سَلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ فَأَخْبَرَ أَبَا الدَّوَانِيقِ

۱. شاهد بحث در این قسمت است.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۸

فَجَاءَ أَبُو الدَّوَانِيْقِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ دَوَّلْتُكُمْ قَبْلَ دَوْلَتِنَا وَ سُلْطَانُكُمْ قَبْلَ سُلْطَانِنَا سُلْطَانُكُمْ شَدِيدٌ عَسِرٌ لَا يَسُرُّ فِيهِ وَ لَهُ مُدَّةٌ طَوِيلَةٌ وَ اللَّهُ لَا يَمْلِكُ بَنُو أُمِّيَّةٍ يَوْمًا إِلَّا مَلَكَتُمْ مِثْلِيهِ وَ لَا سَنَةً إِلَّا مَلَكَتُمْ مِثْلِيهَا وَ لَيَتَلَقَّهَا صَبِيَانُ مِنْكُمْ فَضُلًا عَنْ رِجَالِكُمْ كَمَا يَتَلَقَّفُ الصَّبِيَانَ الْكُرَّةَ أَفَهَمْتَ ثُمَّ قَالَ لَا تَزَالُونَ فِي غِنْفَوَانِ الْمُلْكِ تَرْعُدُونَ فِيهِ مَا لَمْ تُصِيبُوا مِنَّا دَمًا حَرَامًا فَإِذَا أَصَبْتُمْ ذَلِكَ الدَّمَّ غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكُمْ فَذَهَبَ بِمُلْكِكُمْ وَ سُلْطَانِكُمْ وَ ذَهَبَ بِرِيحِكُمْ وَ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِهِ أَعْوَرَ وَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ مِنْ آلِ أَبِي سَفْيَانَ يَكُونُ اسْتِيصَالُكُمْ عَلَى يَدَيْهِ وَ أَيْدِي أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ

شاهد بحث این جمله است که امام می‌فرماید: حکومت عباسیان در رفاه و بسط قلمرو و به اصطلاح اقتدار هستند تا زمانی که «لم یصیبوا منا دماً حراماً» از ما خون به ناحقی را نریزید، و سپس به سینه مبارک خود اشاره فرمود و ادامه دادند فاذا اصابوا ذلك

برخی خواسته‌اند به این روایت استناد کنند و آن را جزو روایات نفس زکیه قرار دهند. البته از نظر سند معتبر است و مرحوم مجلسی از آن چنین تعبیر کرده‌اند: «حسنٌ او موثقٌ علی الاظهر»^۲.

ولی به نظر ما:

اولاً: این روایت دلالت ندارد بر اینکه مراد نفس زکیه است،

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۲-۲۱۰، ح ۲۵۶.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۲۸، ح ۲۵۶.

می‌فرماید: حکومت عباسی به دست سفیانی و خراسانی برچیده می‌شود. از طرفی در روایات داریم که خروج سفیانی و خراسانی در یکسال و تقریباً همزمان با هم اند، لذا به طور قطع نمی‌توانیم بگوئیم که خراسانی همان هلاکو است ولی می‌توانیم بگوئیم که مراد از عجل همان هلاکو است.

دو تا روایت در کافی شریف نقل شده که به آنها اشاره^۱ می‌شود:

روایت اول (بیست و یکم):

روایت مفصل است و واقعاً خواندن دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ هَؤُلَاءِ عِنْدَهُ وَ سَوْءُ حَالِ الشَّيْعَةِ عِنْدَهُمْ فَقَالَ إِنِّي سِرْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ الْمُنْصُورِ وَ هُوَ فِي مَوْكِبِهِ وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَيْلٌ وَ مِنْ خَلْفِهِ خَيْلٌ وَ أَنَا عَلَى حِمَارٍ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْقُوَّةِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ لَا تُخْبِرَ النَّاسَ أَنَّكَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنَّا وَ أَهْلَ بَيْتِكَ فَتُغَرِّبُنَا بِكَ وَ بِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ وَ مَنْ رَفَعَ هَذَا إِلَيْكَ عَنِّي فَقَدْ كَذَّبَ فَقَالَ لِي أ_Tخْلِفُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ سَحَرَةٌ يَعْنِي يُحِبُّونَ أَنْ يُفْسِدُوا قَلْبَكَ عَلَيَّ فَلَا تُمْكِنُهُمْ مِنْ سَمْعِكَ فَإِنَّا إِلَيْكَ أَخْرَجَ مِنْكَ إِلَيْنَا فَقَالَ لِي تَذَكَّرُ يَوْمَ سَأَلْتُكَ هَلْ لَنَا مُلْكٌ فَقُلْتَ نَعَمْ طَوِيلٌ عَرِيضٌ شَدِيدٌ فَلَا تَزَالُونَ فِي

→ العُرب و شِيعتنا الموالی و من لم یکن علی مثل مانحن فیهِ فهو علج. عِلْجی که در اینجا آمده مراد خراسانی است (مجمع البحرین، ص ۳۱۹).

۱. البته روایت اولی کافی را در جلسه قبل مطرح کردیم.

عباس نیامده حضرت ناراحت شده اعتراض کرد و فرمود: ما بال ابي العباس لم يحضر الصلاة؟ فوراً شخصی به آقا عرض کرد ولد له مولود، فلما صلی علی عليه السلام قال: امضوا بنا اليه فاتاه فهناه فقال: شكرت الواهب و بورك لك في الموهوب ما سميت؟ فقال ايجوز ان اسميه قبل ان تسميه؟ فامر به فاخرج اليه فاخذه وحنكه ودعا له ثم رده اليه وقال خذ اليك ابا الاملاك قد سميته علياً وكنيته ابا الحسن. البته تتمه ایی وجود دارد که در اینجا نیامده است: جریان تمام شد علی بزرگ شد و روزی در حالی که دوتا از نوه هایش همراهش بودند به دیدن هشام اموی رفت، هشام او را احترام کرد و از مشککش پرسید، او گفت: فلان مقدار قرض دارم. هشام دستور داد این مقدار را به او بدهید. علی تشکر کرد و همین طور که می آمد بیرون هشام او را غیبت کرده و به حاضرین گفت: قد اختل واسن و خلط فصار يقول ان هذا الامر سينقل الي ولده. او اگر قاطی نکرده باشد اینگونه حرف نمی زدند. فسمعه علی وقال: والله ليكون ذلك وليملكن هذا.

ابن الوردی مطلب دیگری را نیز نقل می کند اومی گوید: برخی از خلفای امویین از علی بن عبدالله بن عباس شنیدند که گفته: ان الخلافة تصير الي ولده، فامر الاموي بعلي بن عبدالله فحمل علي جمل فسير به وضرب و كان يقال عند ضربه هذا جزا من يفتری و يقول ان الخلافة في ولدي ولا تزال فيهم حتى ياتيهم العليج^۱، بعد

۱. الرجل الضخم من كفار العجم برخی به طور کلی بر هر کافر اطلاق علیج می کنند. البته حمار وحشی را نیز علیج می گویند. حضرت علی ع می فرماید: الناس ثلاثة عربي، وموالي وعلج و نحن عرب

ثانيا: ما برای اثبات قتل نفس زکیه به این قبیل روایاتی که نه صراحت دارد و نه ظهور نیاز نداریم، چون روایات روشن تر و صریح تری در بحث وجود دارد. ثالثا: شارحین کافی شریف هم وقتی به این روایت می رسند، توجیهاتی بیان می کنند که در هیچ یک از آنها اشاره ای به نفس زکیه نشده است. مثلا مرحوم مجلسی می فرماید، در مراد از دم حرام چند احتمال است:

احتمال اول: والمراد قتل اهل البيت عليهم السلام وان كان بالسم مجازا ويكون قتل الائمة عليهم السلام سببا لسرعة زوال ملك كل واحد منهم فعل ذلك» منظور شهادت امامان شیعه به دست عباسیان است؛ یعنی شهادت هر یک از آنان سبب زوال حکومت و خلافت آن قاتل می شود.

احتمال دوم: او قتل السادات الذين قتلوا في زمان ابي جعفر الدوانيقي^۱، وفي زمان الرشيد... وكذا ما قتلوا في الفخ من السادات^۲. و محتمل است مراد

۱. جریان منصور را مطالعه کنید و ببینید قبل از اینکه حکومت را به دست بگیرد چه وضع رفت باری داشت، او کسی بود که نه امنیت جانی داشت و نه وضع مالی، و اینکه روستا به روستا می رفت و خودش را به عنوان مداح اهل بیت ع قلمداد می کرد، تا به این طریق هم به وضع مالی او رسیدگی شود و هم در امنیت قرار بگیرد. همین شخص وقتی روی کار آمد افراد زیادی از اهل بیت را شخصا به قتل رسانید. مرحوم صدوق بحث مفصلی راجع به کشتار بنی الزهراء توسط منصور دوانقی و هارون الرشید دارد (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۸، ب ۹، ح ۱).

۲. عجیب است ذهبی اعتراف دارد: تمام سادات عالم از ذریه فاطمه زهرا هستند و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله ذریه ای جز از حضرت زهرا عليها السلام ندارد. ولی این همه از نواصب و دشمنان بنی الزهراء طرفداری می کند.

شهادت سادات بنی الزهراء در زمان منصور و هارون و شهادت جوانان بنی الزهراء در فح باشد.

احتمال سوم: ان يكون اشاره الى قتل رجل من العلويين قتلوه مقارنة لانقضاء دولتهم.

هر یک از این احتمالات باشد، بر نفس زکیه انطباق ندارد؛ چون طبق این روایت، قتل نفس و ریختن خون بنی الزهراء اتفاق افتاده است. مگر اینکه با توجه به روایات دیگر بگوئیم مراد این است که اینها قبل از ظهور امام علیه السلام دوباره عباسیان روی کار آمده و مراد از علوی مثلاً همان نفس زکیه معروف است.^۱

روایت شانزدهم:

روایتی است که در کتب عامه نقل شده است. ابن حماد در فتن روایتی نقل می کند وبدون اینکه به پیامبر منتهی شود به عمار یاسر ختم می شود:

حدثنا رشدين عن ابن لهيعة قال حدثني أبو زرعة عن عبد الله بن زهير عن عمار ابن ياسر رضي الله عنه قال إذا قتل النفس الزكية وأخوه يقتل بمكة ضيعة^۲ نادى مناد من السماء إن أميركم فلان وذلك المهدي الذي يملأ الأرض حقاً وعدلاً^۳.

در روایات ما اسمی از برادر نفس زکیه نیامده و تنها نفس زکیه است، ولی

۱. مرأة العقول، ۱۳۰/۲۶، ذیل حدیث ۲۵۶.

۲. ای أماتوه و لم يعينوا به (مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۶۶)

۳. کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۰۹

ندارند. اینها در واقع همان تنبوات و پیش گوئی هائی است که امیر المومنین علیه السلام داشته اند، او می گوید: هذه الاخبار^۱ وما شابهها اخبار عما سيكون في طيلة الزمان من الحوادث الكائنة وليس المراد منها علامات ظهور القائم علیه السلام بعد می گوید: چون تالیف این کتاب در اواسط خلافت بنی العباس؟ وانقرضت حکومت بنی العباس به دست خراسانی در قرن هفتم بوده، لذا تمام روایاتی که در اینجا آمده معجزات و پیش گوئی های امیر المومنین علیه السلام است. سپس در ادامه می گوید:

لابد ان يملك بنو العباس فاذا ملكوا و اختلفوا و تشتت امرهم خرج عليهم الخراساني والسفياي، وخراساني را بر هلاكو تطبيق مي دهد درحالی که سفیانی هم در کنار اوست، اگر خراسانی همان هلاکو باشد پس روایاتی که می گوید كنظام الخرز پس باید بعد از آن امام ظهور کند درحالی که چنین اتفاقی نیافتاده است. سپس یک نظیری می آورد که البته مطلب خوبی است ولی خیلی به مدعای او ارتباطی ندارد، ایشان روی نفس زکیه دست گذاشته وعلامیت آن را قبول نمی کند. سپس جریانی از وفیات الاعیان نقل می کند که روزی امیر المومنین علیه السلام قبل از اینکه وارد نماز ظهر شوند برگشتند نگاهی به صفوف کردند ببینند چه کسی آمده و چه کسی نیامده است. ایشان دیدند عبدالله بن

۱. خبر محزون وعبایه

است دیگر نباید به عنوان روایات نفس زکیه مطرح شود، آنگونه که امثال فتلاوی در نهج الخلاص مطرح کرده اند، واگر ما به این روایات استناد کنیم همان کلام مرحوم صدر ثابت می‌شود که یک جریانی بوده و تمام شده است و دیگر از علامات قیام امام زمان علیه السلام نیست.

ملاحظه: چون در این روایت بحث از شخصی به نام ابراهیم شد، در این مورد باید عرض کنم که مرحوم نمازی در ج ۱ ص ۱۹۸ و همچنین علامه مجلسی در ج ۴ ص ۲۷۷ (مفصلاً) نقل کرده اند که ابراهیم اصلاً از اهل بیت نبوده است او پسر محمد پسر علی پسر عبدالله بن عباس است یعنی نوۀ عباس بن عبدالمطلب و برادر سفاح و منصور است. این شخص برای انقلاب و قیام علیه امویین به منطقه‌ای در نزدیکی مدینه در محلی به نام ابواء که افرادی برای قیام علیه امویین جمع شده بودند، ملحق شد.

این روایت با این مشخصات جزو روایات نفس زکیه نیست.

روایت سوم، از کتاب نهج الخلاص به نقل از نعمانی^۱، روایتی بود از عبایة بن ربیع اسدی که نقل کردیم که در ذیل آن این عبارت بود: وقتل نفس حرام فی بلد حرام فی شهر حرام.

محقق کتاب غیبت نعمانی وقتی این روایات را نقل می‌کند یک پاورقی دارد

که حاصلش اینست: اصلاً این موارد ربطی به علامات ظهور امام زمان علیه السلام

۱. نهج الخلاص، ص ۲۵۸، ب ۱۴، ح ۱۸.

در اینجا می‌گویید برادرش را هم می‌کشند، البته نقل دیگری به همین سند وجود دارد ولی بدون ذکر نفس زکیه.

بررسی سند

۱. رشدین وابن لهیعه: رشدین را مراجعه کنید آنها دو سه خانواده بودند در مصر امویین تلاش کردند که اعتقادات مردم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام تغییر دهند و در این زمینه خیلی تلاش کردند و فکر بسیاری را عوض کردند و به اصطلاح شستشوی مغزی دادند؛ به غیر از دو سه خانواده از جمله رشدین وابن لهیعه.

۲. عبد الله بن زرییر: چیزی نسبت به او پیدا نکردیم الا اینکه عبد الملک مروان با او درگیر بود و علت درگیری هم این بوده که او دوستان علی است.^۱ اهل سنت درباره اومی گویند: مصری تابعی ثقه، ولی می‌گویند یک مشکل دارد و آن دوست داشتن مولی الموحدین است.

روزی عبد الملک او را احضار می‌کند و به او می‌گوید: تو چون اعرابی^۲ هستی علی علیه السلام را دوست داری، او در جواب گفت: والله قد قرأت القرآن قبل ان یجتمع ابواک.^۳

۱. تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۲. اشاره به آیه: الاعراب اشد کفراً و نفاقاً

۳. تهذیب الکمال، ۱۴۲/۱۰، دارالفکر، بیروت.

وفات این شخص در سال ۸۱ است، لذا او می‌تواند از عمار نقل کند زیرا عمار در سال ۳۷ به شهادت رسید.

اصل قضیه نفس زکیه مسلم است اما این روایت را من ندیده‌ام از قدماء کسی غیر از شیخ طوسی نقل کرده باشد. ایشان این روایت را مفصل تر از فتن ابن حماد در ص ۶۳ کتاب الغیبة با ذکر سند از شخصی به نام قرقاره که دراصل یعقوب بن نعیم است با همان سند از ابن لهیعه نقل می‌کند با این تفاوت که به جای عبدالله بن زبیر عبدالله بن رزین قرار دارد.^۱

۱. قرقاره عن نصر بن الليث المروزي عن ابن طلحة الجحدري قال حدثنا عبد الله بن لهيعة عن أبي زرة عن عبد الله بن رزین عن عمار بن ياسر أنه قال إن دولة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان و لها أمارات فإذا رأيتم فالزموا الأرض و كفوا حتي تجيء أماراتها. فإذا استتارت عليكم الروم و الترك و جهزت الجيوش و مات خليفتمك الذي يجمع الأموال و استخلف بعده رجل صحيح فيخلع بعد سنين من بيعته و يأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ و يتخالف الترك و الروم و تكثر الحروب في الأرض و ينادى مناد من سور دمشق ويل لأهل الأرض من شر قد اقترب و يخسف بغربي مسجدها حتي يخر حائطها و يظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بيت أبي سفيان يخرج في كلب و يحضر الناس بدمشق و يخرج أهل الغرب إلي مصر. فإذا دخلوا فتلک إمارة السفیانی و يخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمد ع و تنزل الترك الحيرة و تنزل الروم فلسطين و يسبق عبد الله عبد الله حتي يلتقي جنودهما بقرقيسياه علي النهر و يكون قتال عظیم و يسير صاحب المغرب فيقتل الرجال و يسبي النساء ثم يرجع في قيس حتي ينزل الجزيرة السفیانی فيسبق اليمانی فيقتل و يحوز السفیانی ما جمعوا. ثم يسير إلي الكوفة فيقتل أعوان آل محمد ص و يقتل رجلا من مسميهم ثم يخرج المهدي علي لوائه شعيب بن صالح و إذا رأي أهل الشام قد اجتمع أمرها علي ابن أبي سفيان فألحقوا بمكة فعند ذلك تقتل النفس الزكية و أخوه بمكة ضيعة فينادى مناد من السماء أيها الناس إن أميركم فلان و ذلك هو المهدي الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

است درص ۵۳۷ از کتاب فتن ابن حماد ص ۳۰۱ نقل می‌کند.

روایت دوم، روایتی است که ابن ابی الحدید به نقل از ابن قتیبه نقل می‌کند. ابن ابی الحدید روایت را در شرح نهج البلاغه نقل می‌کند تحت عنوان: نبذ من غریب الکلام الامام علی و شرحه لابن قتیبه، می‌آورد:

إن بني أمية لا يزالون يطعنون في مسجل ضلالة، ولهم في الأرض أجل حتى يهريقوا الدم الحرام في الشهر الحرام، والله لكأني أنظر إلى غرنوق من قریش يتخبط في دمه، فإذا فعلوا ذلك لم يبق لهم في الأرض عاذر، ولم يبق لهم ملك، علي وجه الأرض. قال ابن قتيبة: هو من قولك: ركب فلان مسجله، إذا جد في أمر هو فيه كلاما كان أو غيره^۱، وهو من السجل وهو الصب. والغرنوق: الشاب. قلت: والغرنوق: القرشي الذي قتلوه^۲، ثم انقضى أمرهم عقيب قتلهم إبراهيم الامام، وقد اختلفت الرواية في كيفية قتله، فقيل: قتل بالسيف، وقيل: خنق في جراب فيه نورة^۳، وحدث أمير المؤمنين عليه السلام بسند الرواية الأولى^۴.

ابن ابی الحدید در مورد کیفیت قتل ایشان می‌گوید: روایت حضرت مورد اول را تایید می‌کند. در هر صورت اگر دم الحرامی که در این روایت ذکر شده اشاره باشد به جریانی که اتفاق افتاده و نتیجه اش برچیده شدن بساط بنی امیه

۱. شتاب و خیز برداشتن در کاری که مشغول است، کلام باشد یا غیر کلام.

۲. اگر این باشد دیگر ربطی به بحث ما نخواهد داشت.

۳. برخی کیفیت قتل او را به این شکل گفته‌اند کیسه‌ای که در آن آهک بوده به دهانش بسته و کیسه را آنقدر تکان داده‌اند تا او کشته شده است.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت بیستم از کتاب مختصر بصائر درجات که تحت عنوان خطبه محزون امیر المومنین علیه السلام است این خطبه بیش از ده صفحه راجع به علامات و حوادثی است که اتفاق می افتد تا جائی که حضرت به بیان علاماتی که در کوفه اتفاق می افتد می رسند و می فرماید: وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ^۱ فِي سَبْعِينَ^۲ وَ الْمَذْبُوحُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ. با توجه به روایات فراوانی که وجود دارد، اگر بخواهیم به این روایت استناد کنیم باید به فراز دوم که می فرماید: وَالْمَذْبُوحُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ استناد کنیم نه جمله و قتل النفس الزکیة بظهر الکوفه، زیرا این فراز (المذبوح...) مطابقت بیشتری با روایات مذکور در این باب دارد.

این قدیمی ترین مدرکی است که خطبه محزون در آن آمده و انصافا محقق آن تتبع کرده است.

روایاتی را که قبلا از کتاب نهج الخلاص نقل کردیم سه روایت بود:

روایت اول، مختصرا از ابن حماد بود: و ددت ان النفس التي يذل الله عند قتله قريشا، این روایت را صاحب کتاب نهج الخلاص که از علمای معاصر

۱. برخی آنرا بر مرحوم شهید حکیم تطبیق داده اند که تطبیق مشکل است.

۲. کنایه از کثرت است.

بعد از شیخ طوسی کسی این متن را تا زمان ابن طاووس نقل نکرده است. ابن طاووس این روایت را در دوجا وبا هر دو نقل فتن یعنی از عبدالله بن زریور عبدالله بن رزین نقل می کند^۱. بعد از ابن طاووس این روایت را تنها مرحوم مجلسی نقل کرده حتی مرحوم شیخ حر عاملی هم که در کتاب اثبات الهداء از صدها کتاب استفاده کرده و حدود هفتاد هزار سند و چندین هزار روایت دارد، این روایت را نقل نمی کند ولی مرحوم مجلسی در ج ۵۲ ص ۲۰۷ و ص ۲۱۲ این روایت را بیان می کند ولی نه از کتاب فتن ابن حماد چون ایشان به این کتاب هیچ اعتنائی نمی کند، بلکه این روایت را از غیبت طوسی نقل می کند. بعد از ایشان مرحوم نوری در کشف الاستار ص ۱۷۴ و از معاصرین جناب آقای صافی در کتاب منتخب الاثر ص ۴۵۱ این روایت را نقل می کنند^۲.

نکته: شخصی را اینجا نام بردیم که مرحوم شیخ از او نقل می کند او قرقاره نام دارد که اسم اصلی او یعقوب ابن نعیم است مرحوم نمازی تلاش دارد که ایشان را به عنوان فردی ثقه معرفی نماید: کان رجلا جلیلا فی اصحابنا ثقه فی الحدیث بالاتفاق^۳.

با مراجعه به کتاب مرحوم خوئی متوجه می شویم ظاهرا یک اشتباهی

۱. الملاحم والفتن، ص ۱۲۸ و ص ۱۳۲

۲. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه، ج ۲، ص ۱۰۶

۳. مستدرک علم الرجال، ج ۸، ص ۲۷۹

صورت گرفته ایشان می فرماید:

قال ابن داود (١٦٩٨) من القسم الأول: يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، (ض) (كش)، ثقة. و قال العلامة (٤) من الباب (٥) من حرف الياء من القسم الأول: يعقوب بن نعيم قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا، في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضاع. و قال الميرزا في رجاله الكبير: و في (جش) يعقوب بن نعيم قرقارة أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضاع.

و قال السيد التنفريشي (٢٠): يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث (ضا) و صنف كتبا في الإمامة، روى عنه أبو نعيم نصر بن عصام (جش). و قال المولى القهبائي: (جش): يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضاع، و صنف كتابا في الإمامة، أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله، قال: حدثنا أبو نعيم نصر بن عصام بن المغيرة الفهري أحد بني محارب بن فهر، عن يعقوب.

أقول: الظاهر أن جميع هؤلاء استندوا فيما ذكروه إلى نسخة ابن طاوس، و هذه الترجمة غير موجودة في بقية نسخ النجاشي حتى النسخة الموجودة عندنا المصححة على نسخة صحيحة قريبة من عصر النجاشي، و الله العالم بالحال.^١

بنابراین اولاً: آنکه مورد توثیق ابن طاووس و نجاشی قرار گرفته ابن قرقارة

است، نه «قرقارة».

ثانياً: توثیق ابن طاووس مستند به کتاب نجاشی است؛ در حالی که ما این

١. معجم رجال الحديث، ج ٢٠، ص ١٤٦

كثيرٌ و موتٌ ذريعٌ و قتلُ النفسِ الزكيةِ بظَهْرِ الكوفةِ^١ في سبعينَ و المذبوحُ بينَ الركنِ و المقامِ و قتلُ الأسبغِ المُظفَّرِ صبراً في بيعةِ الأصنامِ مع كثيرٍ من شياطينِ الإنسِ و خروجُ السُّفَيانيِّ بِرأيةِ خُضراءٍ^٢ و صليبٍ من ذهبٍ...^٣

خطب زیادی همچون تطنجیه، نورانیه، بیان داریم از این خطبه تعبیر شده به خطبه المحزون که خطبه تکان دهنده ای است، شاید ده صفحه باشد که تقریباً در حدود دو ساعت سخنرانی است.

والحمد لله رب العالمين.

١. برخی آنرا بر مرحوم شهید حکیم تطبیق داده اند که تطبیق مشکل است.

٢. گفته شده در برخی نسخ به جای رأیت خضراء رأیت حمراء وجود دارد. البته در اینجا هیچ پاورقی و نسخه بدلی را هم نقل نکرده است و بحار همین متن را به همین صورت بیان می کند.

٣. بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٧٨، و مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٤٣، چاپ دارالمفید بیروت

کرده است، اگر ما کتاب ابن الغضائری را بپذیریم وبگوئیم ایشان سخت گیر بوده است، نتیجه این می شود که اگر شخص سخت گیر کسی را توثیق کند معلوم می شود که او در منتهای وثاقت قرار دارد. البته تنها ایرادی که ابن الغضائری می گیرد ضعف کسانی است که از او نقل روایت کرده اند نه خودش، پس سزاوار است بگوئیم او از ثقاتی است که جای بحث در آنها نیست. نتیجه اینکه اگر ارسال روایت عیاشی را حل کنیم جابر هیچ مشکل و ایرادی ندارد و این روایت می شود جزو روایاتی که در ارتباط با نفس زکیه است. البته دلالت واضحی بر نفس زکیه ندارد مگر با کمک روایات دیگر.

روایت بیستم:

مرحوم حسن بن سلیمان حلی از علمای قرن هشتم است. اومی گوید:

خص، [منتخب البصائر] وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ خَطُّ السَّيِّدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صُوِّرَتْهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ بِنِ فَرَجِ بْنِ فَرُوهَ عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَبَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمَشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُسَمَّى الْمُخْزُونِ وَهِيَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَحَدِ الْمُخْمُودِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ وَعَلَا بِقُدْرَتِهِ... وَلِذَلِكَ آيَاتٌ وَعَلَامَاتٌ أَوْلَّهِنَّ إِخْصَارَ الْكُوفَةِ بِالرَّصَدِ وَالْخُنْدَقِ وَتَخْرِيقُ الزَّوَايَا فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَتَعْطِيلُ الْمَسَاجِدِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَتَحْقِيقُ رَايَاتٍ ثَلَاثٌ حَوْلَ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ يُشْبِهْنَ بِالْهُدَى الْقَاتِلِ وَالْمَقْتُولِ فِي النَّارِ وَقَتْلُ

توثیق را در کتاب نجاشی نیافتیم.^۱ پس سند روایت از این جهت نیز مورد خدشه است.

اما در ارتباط با نصر بن لیث مروزی باید گفت، عامه هیچ اشاره ای به او نکرده اند و در کتب ما هم چیزی نسبت به ایشان وجود ندارد الا اینکه در کتاب امالی شیخ طوسی یکی روایت نبوی وجود دارد که این شخص در سند آن قرار دارد، روایت این است:

حدثنا محمد بن محمد، قال حدثنا أبو الطيب الحسين بن علي بن محمد، قال حدثنا علي بن ماهان، قال حدثنا أبو منصور نصر بن الليث، قال حدثنا مخول، قال حدثنا يحيى بن سالم، عن أبي الجارود زياد بن المنذر، عن أبي الزبير المكي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) حق على علي هذه الأمة كحق الوالد على الولد^۲.

روایت هفدهم:

حدثنا عبد الله بن مروان عن أرطاة عن تبيع عن كعب قال تستباح المدينة حينئذ وتقتل النفس الزكية^۳.

این روایت را کعب نقل میکند، کعب را نه عامه قبول دارند و نه خاصه. قبل از کعب ارطاة قرار دارد که در نزد ما اعتباری ندارد ولی احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابو حاتم هر سه او را توثیق کرده اند. البته وثاقت سند مشکلی را

۱. رجال نجاشی، ص ۴۵۰، رقم الترجمة، ۱۲۱۳.

۲. الامالی للطوسی، ص ۵۴؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۵۷۵.

۳. کتاب الفتن، نعیم بن حماد مروزی، ص ۱۹۹.

برای ما حل نمی کند چون روایت به پیامبر اکرم ص منتهی نمی شود.

روایت هجدهم:

حدثنا رشدين عن ابن لهيعة عن عبد العزيز بن صالح عن علي بن رباح عن ابن مسعود قال يبعث جيش إلى المدينة فيخسف بهم بين الجماوين ويقتل النفس الزكية^١.
والحمد لله رب العالمين.

مطعن فيهم، و لا طريق لذم واحد منهم. و عده ابن شهر آشوب من خواص أصحاب الصادق عليه السلام... و قال العلامة في الخلاصة... عن الحسين بن أبي العلاء، أن الصادق عليه السلام ترحم عليه، و قال: إنه كان يصدق علينا. و قال ابن عقدة: عن زياد بن أبي الحلال: أن الصادق ع، ترحم على جابر، و قال: إنه كان يصدق علينا، و لعن المغيرة و قال: إنه كان يكذب علينا. و قال ابن الغضائري: إن جابر بن يزيد الجعفي الكوفي، ثقة، في نفسه، و لكن جل من روى عنه ضعيف، فمن أكثر عنه من الضعفاء... أقول: الذي ينبغي أن يقال: إن الرجل لا بد من عده من الثقات الأجلاء لشهادة ابن قولويه و علي بن إبراهيم و الشيخ المفيد في رسالته العددية و شهادة ابن الغضائري، على ما حكاه العلامة و لقول الصادق عليه السلام في صحيحة زياد إنه كان يصدق علينا، و لا يعارض ذلك، قول النجاشي إنه كان مختلطا، و إن الشيخ المفيد، كان ينشد أشعارا تدل على الاختلاط، فإن فساد العقل - لو سلم ذلك في جابر، و لم يكن تجننا كما صرح به فيما رواه الكليني في الكافي: الجزء ١، كتاب الحجّة ٤... لا ينافي الوثيقة، و لزوم الأخذ برواياته، حين اعتداله و سلامته... ثم إن النجاشي ذكر أنه قل ما يورد عنه شيء في الحلال و الحرام، و هذا منه غريب، فإن الروايات عنه في الكتب الأربعة كثيرة، رواها المشايخ، و لعله - قدس الله نفسه - يريد بذلك أن أكثر رواياته لا يعتنى بها، لأنه رواها الضعفاء - كما قال: روى عنه جماعة غمز فيهم، و ضعفوا - فيبقى ما روتته عنه الثقات، و هي قليلة في أحكام الحلال و الحرام^١.

همانگونه که ملاحظه نمودید همه علماء اورا توثیق کرده اندوتنها کسی که جابر را تضعیف کرده نجاشی است و جالب اینکه ابن الغضائری اورا توثیق

١. معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٢٦-١٨.

١. كتاب الفتن، نعيم بن حماد مروزي، ص ٢٠٣؛ معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام ج ٢، ص ٣٤٩

است. چگونه دیگران که اصلاً پیامبر را ندیده‌اند احادیثشان را از پیامبر ﷺ قبول می‌کنید؛ اما احادیث امام باقر و امام صادق را قبول نمی‌کنید.

روایت چهارم: زهیر بن حرب که عامه از اوبه امیرالمومنین در حدیث تعبیری می‌کنند: ان عندی لخمسین الف حدیث ما حدثت منها بشيء ثم حدث یوما حدیثا و قال هذا من الخمسین الف.^۱

روایت پنجم: ابوالولید می‌گوید: سمعت جابراً یقول عندی خمسون الف حدیث عن النبی بالآخره جابرمقدار زیادی روایت داشته که در مسلم به آن اشاره شده ولی هیچ کدام از آنها را نقل نمی‌کنند. اما مرحوم خوئی چنین می‌فرماید:^۲

قال النجاشی: جابر بن یزید... لقی أبا جعفر و أبا عبد الله ﷺ و مات فی آیامه، سنة ثمان و عشرين و مائة، روی عنه جماعة غمز فیهم و ضعفوا منهم... و كان فی نفسه مختلطاً و كان شیخنا أبو عبد الله: محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله، ینشدنا أشعاراً كثيرة فی معناه، یدل علی الاختلاط، لیس هذا موضعاً لذكرها و قل ما یورد عنه شیء فی الحلال و الحرام، له كتب... و هذا عبد الله بن محمد یقال له: الجعفی، ضعیف... و قال الشیخ (۱۵۸): جابر بن یزید الجعفی، له أصل... و عده فی رجاله فی أصحاب الباقر ﷺ (۶)....

و عده البرقی فی أصحاب الباقر و الصادق ع. و عده المفید فی رسالته العدیة، ممن لا

۱. ح ۶۳ مسلم. باب، عن معایب رواة الحدیث.

۲. ح ۶۴ مسلم.

جلسه ۶۴ - ۸۹/۳/۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

روایت نوزدهم:

روایتی است که مرحوم عیاشی آنرا از جابر جعفی از امام باقر ﷺ نقل می‌کند. این روایت دارای تفصیلاتی است و قبلاً آن را در بحث سید حسنی مطرح کردیم و گفتیم که روایات عیاشی مشکل ارسال دارد - البته این ارسال از ناحیه خودش نبوده و دیگران برای اینکه کار نسخه برداری را زودتر به پایان برسانند اسناد آنرا حذف کرده‌اند. البته برخی از شاگردان ما تلاش کرده‌اند که اسناد روایات عیاشی را پیدا کنند. روایت مفصل است و از اینجا شروع می‌شود که امام به جابر می‌فرماید:

عن جابر الجعفی^۱ عن أبي جعفر ﷺ يقول: لزم الأرض لا تحركن يدك و لا رجلک

۱ جابر جعفی می‌گوید: من هفتاد هزار روایت می‌دانم که همه اش از پیامبر ﷺ است و در جائی دیگر می‌گوید همه اینها را از امام باقر ع شنیده‌ام. شما مقدمه پنجم مسلم را مراجعه کنید، مبنای مسلم را ببینید که از چه کسی نقل می‌کند و از چه کسی نقل نمی‌کند. مسلم در آنجا اسم جابر را می‌برد و می‌گوید از او نقل روایت می‌شد تا زمانی که اظهر ما اظهر یعنی تا زمانی که او منحرف شد. علت انحراف او اعتقاد به رجعت بود. اعتقاد به رجعت اینقدر سنگین است که حاضراند که هفتاد هزار روایت جابر را به خاطرش کنار بگذارند. طبق بیان ابن حجر جابردر رتبه چهارم قرار دارد، رتبه یک: تشیع، رتبه دو: رافضی، رتبه سه: غلو در رفض، رتبه چهارم: اشد غلو یعنی کسی که قائل به رجعت است.

أبدا حتى ترى علامات... ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ص و رايته و سلاحه و النفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره و إياك و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و على رايته و لغيرهم رايات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلا أبدا حتى ترى رجلا من ولد الحسين، معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه^١.

شاهد كلام در اینجاست که امام عليه السلام نفس زکيه را در کنار مواردی که در آن جای هیچ شبهه نیست قرار می دهد. این روایت فقط جریان نفس زکيه را بدون اشاره به شهادت او مطرح می کند. البته در این روایت اضافه ای است که در روایات دیگر نیست، و آن اینکه می گوید نفس زکيه من ولد الحسين برخلاف سایر روایات که او را من ولد الحسن خوانده اند. بنابراین در مورد زمان ظهور او، تحرک او، مکان قتل او... اشاره ای نشده است.

سند این روایت به جابر منتهی می شود. جابر مبعوض عامه است. در مورد جابر روایاتی را از اهل سنت نقل می کنیم:

روایت اول: کتاب مسلم در مقدمه ۵ بابی تحت این عنوان دارد: باب بیان ان الاسناد من الدين وان الرواية لا تكون الا عن الثقات وان جرح الرواة بما هو فيهم جائز و واجب وليس من الغيبة المحرمة. این شخص در مورد صحابه می گوید راجع به آنها چیزی نباید گفت اما احادیثشان را نقل می کند، اما وقتی به جابر می رسد، چیزی

١. کتاب التفسیر (عیاشی)، ج ١، ص ٦٥ و بحار الأنوار، ٥٢/٢٢٢، ب ٢٥، ج ٨٧.

نقل نمی کند و می گوید: لقيت جابر فلم اكتب عنه كان يومن بالرجعة (هو ماتقوله الرفضة و تعتقده بزعمها الباطل ان عليا في السحاب و يخرج مع ولده). سپس از مسعر نقل می کند که حدثنا عن جابر قبل ان يحدث ما احدث^١.

روایت دوم: سفیان ثوری می گوید: كان الناس يحملون عن جابر قبل ان يظهر ما اظهر فلما اظهر اتهمه الناس في حديثه وتركه بعض الناس فقيل له ما اظهر قال الايمان بالرجعة^٢.

روایت سوم: جراح بن مليح می گوید: سمعت جابرا يقول عندى سبعون الف حديث عن ابي جعفر عن النبي كلها، يعنى تقريبا دو برابر کتاب و سائل الشيعه، البته و سائل برخی روایات را تقطیع کرده ولی در عین حال ٣٥ هزار روایت در آن وجود دارد.^٣

جابر می گوید از دو لب امام باقر شنیدم که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود (امام باقر عليه السلام تعمدا داشتند وقتی نقل روایت می کنند بفرمایند عن النبي صلى الله عليه وآله).

وقتی امام باقر به شهادت رسید ظاهرا هشام در مورد حضرت گفت: الحمد لله مات من لم يرى النبي و يروى عن النبي صلى الله عليه وآله و يقول قال رسول الله، خبر به امام صادق عليه السلام رسید. منبر رفت و فرمود: قال الله. این حدیث در کافی شریف

١. صحیح مسلم، ج ١، ص ٢٠، چاپ دارالفکر

٢. ج ١٦١، باب الكشف عن معايب رواة الحديث.

٣. صحیح مسلم، باب الكشف عن معايب رواة الحديث و نقلة الأخبار...، ج ٣٣